

# گوهر گرانبها در ردّ اتباع عبدالبهاء

یا

رساله انصافیه در سؤال از بهائیه

تألیف

آیه الله العظمیٰ ابوالمجد شیخ محمدرضا نجفی اصفهانی

(۱۲۸۷-۱۳۶۲ق)

تحقیق

مهدی باقری سیانی



## بسم الله الرحمن الرحيم

### مقدمه محقق

فرقه‌ی ضالیه‌ی بهائیت ساخته و پرداخته‌ی دست استعمار و با هدف ایجاد تفرقه بین امت اسلام به وجود آمده.

عالمان شیعی از همان ابتدا مبارزه‌ی فراگیر را در جهت مقابله با این فرقه‌ی جعلی آغاز نموده و در این راه از هیچ کوششی دریغ نکرده تا آنجا که در این راه برخی از آن بزرگواران جان خویش را فدا نمودند و به دست عوامل پیدا و پنهان این فرقه به شهادت رسیدند.

یکی از آثار ارزشمندی که در ردّ این فرقه‌ی ضالیه در اوائل پیدایش آن به زبان فارسی به صورت مکتوب درآمده کتاب *گوهر گرانبها در ردّ اتباع عبدالبهاء* یا *رساله‌ی انصافیه در سؤال از بهائیه* می‌باشد.

این اثر ارزشمند توسط علامه ذوفنون مرحوم آیه‌الله العظمی ابوالمجدد شیخ محمد رضا نجفی اصفهانی رحمته الله علیه به نگارش درآمده است.

تا آنجا که می‌دانیم نسخه‌ی خطی منحصر به فرد این اثر در کتابخانه‌ی آیه‌الله حاج شیخ احمد حججی<sup>۲</sup> در شهر نجف آباد نگهداری می‌شود.

این نسخه به خط نسخ، دارای ۸۸ برگ و هر برگ شامل ۹ سطر می‌باشد.

### تذکر چند نکته:

- ۱- «گوهر گرانبها»، دومین اثر فارسی مؤلف بعد از رساله‌ی امجدیه می‌باشد.
- ۲- مرحوم جابری در تاریخ اصفهان درباره‌ی این رساله چنین می‌نویسد: «گوهر گرانبها؛ ردّ شبهات عبدالبهاء و فرقه‌ی بهائیه!»<sup>۳</sup>.
- ۳- مرحوم مؤلف به این رساله حواشی توضیحی نیز دارد که آن را در پاورقی ذکر نموده‌ایم.

---

۱. برای آشنایی بیشتر با وی، نگر: تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر، ج ۲، ص ۲۱۹؛ قبیله‌ی عالمان دین، ص ۱۱۵-۸۵؛ احوال و آثار شیخ محمدتقی رازی نجفی اصفهانی و خاندانش، ص ۷۷۲-۶۶۱؛ دانشنامه تخت فولاد اصفهان، ج ۴، ص ۴۸۲-۴۷۲.

۲. ر.ک به: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه‌ی آیه‌الله حججی - نجف آباد، ص ۲۱۶، رقم ۱۴۵، تألیف ابوالفضل حافظیان بابل.

۳. تاریخ اصفهان جابری، ص ۳۴۳.

۴- مرحوم آیه‌الله شیخ محمدرضا نجفی اصفهانی عباراتی را که از کتاب «نقطة الکاف» ذکر نموده آدرس آن را از چاپ لیدن هلند نقل کرده است، به همین جهت ما از ذکر آدرس‌های کتاب در پاورقی بی‌نیاز بودیم.

۵- تحقیق اولیه‌ی رساله‌ی حاضر حدود پنج سال قبل انجام گرفت ولی به عللی تاکنون توفیق نشر نیافت و اکنون با افزودن مقدمه‌ای مختصر و برخی اصلاحات عرضه می‌گردد.

این کار را تقدیم می‌کنم به محضر سیّد المحققین حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج سید علی خراسانی کاظمینی رحمته‌الله به جهت بیش از نیم قرن تحقیقات ارزنده‌ی ایشان.

بهمن ماه ۱۳۹۴

مهدی باقری سیانی

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از تصنیفات عالم عامل و فاضل کامل مرحوم جنت مکان آقا شیخ محمد رضا النجفی رحمه الله علیه<sup>۴</sup> [۱].  
الحمد لله على آلائه والصلوة على خاتم أنبيائه المنزل عليه خاتمة أنبائه و على خلفائه و أوصيائه.

### سؤال

صورت مکتوب یکی از دوستان به حذف القاب.

چه می فرمائید در خصوص آیهی کریمه ی ﴿يَا بَنِي آدَمَ إِقِمَا يَتِبَتَّكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَن اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾<sup>۵</sup> که یک نفر بهائی استدلال نموده به این که ممکن است بعد از وجود حضرت ختمی مرتبت علیه وآله السلام ارسال رسل و انزال کتب؟

مستدعی آن که بیان آیهی شریفه را بفرمائید به طوری که جواب خصم داده شود.  
عموم مؤمنین متشکر از برکات وجود مبارک هستیم.

---

۴. در نسخه ی خطی، پس از «رحمة الله علیه» چنین نوشته شده است: «این کتاب گوهر گرانها در جواب تابع عبدالبهاء»؛ و ظاهراً مؤلف دو نام برای این اثر برگزیده و یا این که این نام از سوی کاتب و یا صاحب نسخه انتخاب شده است.

۵. الأعراف (۷)، ۳۵.

## جواب

وجه استدلال به آیهی شریفه، بر آنچه ادعا کرده معلوم نشد، و گویا مستدل از اهل علم نیست و بر اصول مناظره اطلاع ندارد؛ چه از قواعد مسلمه بین اهل علم است که مستدل باید وجه دلالت دلیل نظری را بر مدعای خود بیان نماید، نه این که اکتفا کند به ذکر آیه‌ای که ابدأً ربطی به مقصود ندارد؛ و اصل ادعای او اعجاب از دلیل است؛ چه این مدعا که خلاف ضرورت دین مقدس اسلام است، خلاف مقررات و مسلمات بایه نیز می‌باشد و به تصریح رؤساء و مؤلفین آنها، جناب باب و خلفاء ایشان، از نبوت بهره ندارند، تا چه رسد به رسالت که فرع نبوت و متأخر از آنست؛ چه واضح است که هر رسولی لابد، نبی است و تا نبوت نباشد رسالت متحقق نخواهد شد.

و نمی‌دانم کسی که جهل و بی‌اطلاعی او به حدیست که مقررات مذهب خود را نمی‌داند، و از کلمات بزرگان او، خبر ندارد چگونه تکلم در تفسیر آیات قرآن مجید می‌کند و به میدان مبارزه با علماء اعلام و حارسین<sup>۶</sup> ثغور<sup>۷</sup> دین اسلام وارد می‌شود.

ای مگس عرصه‌ی سیمرغ نه جولانگه توست عرض خود می‌بری و فرصت ما می‌داری<sup>۸</sup> و این کم‌ترین خدام شریعت حضرت ختمی مرتبت و حاملین آثار اهل بیت طهارت، اول تصریح بزرگان این طایفه را به آنچه عرض شد نقل خواهم نمود، و جهل این مستدل را به مذهب خود آشکار خواهم داشت، و بعد از آن به معنی آیه‌ی کریمه خواهم پرداخت و به موجب آنچه گفته‌اند: «إن علی سائلنا أن نسأله» سؤالی از این طایفه نموده و به «خاتمه مهمه» به جواب، خاتمه خواهم داد إن شاء الله تعالی.

---

۶. حارس: نگهبان.

۷. ثغور: حدود و مرزها.

۸. دیوان حافظ، ص ۳۱۳.

## تصریح صاحب نقطه الکاف به خاتمیت آن حضرت

حاج میرزا جانی کاشانی<sup>۹</sup> در کتاب «نقطه الکاف»<sup>۱۰</sup> - صفحه ۸۲ از نسخه‌ی مطبوعه‌ی لیدن از بلاد هلند - می‌گوید:

«ایمان به حضرت خداوند در چهار رکن تمام گردید:

رکن اول: توحید به گفتن لا إله إلا الله.

رکن ثانی: نبوت به اقرار به محمد رسول الله ﷺ و خاتم النبیین و کتابه حق.

رکن ثالث: ولایت بأن علیاً علیه السلام و أحد عشر ذریته علیهم السلام أو صیاء رسول الله ﷺ و أمناؤه فی ملکه.

رکن رابع: اذعان بأن الأبواب الأربع المنصوص و المخصوص من قبل الإمام علیاً علیه السلام حق و امنائه و حفاظ علی

دینه».

این بود عبارت او که بعینها نقل می‌شود با اغلاط آن به حسب قواعد علمیه - و البته کسی که کتاب آسمانی او بیان باشد، در غلط نوشتن معذور، بلکه باید در نزد هم‌کیشان خود مأجور باشد - .

و مراد او به «أبواب أربع امام» - چنانچه قبل از این عبارت تصریح شده به آن - حسین بن روح و سه نایب خاص دیگر رضوان الله علیهم می‌باشد که در ایام غیبت صغری، سفراء آن حضرت بودند و این نیابت به اصطلاح این کاتب، خاصه و نصی است و نیابت زمان غیبت کبری عامه و اجتهادی، چنانچه در صفحه‌ی ۹۱ بیان کرده.

و ایضا در صفحه‌ی ۵۲ از کتاب مزبور می‌گوید:

«پس به دلیل عقل، چهار چیز بر پیغمبر لازم است:

اول: آن که ادعاء محال نکند، مثل شریک باری تعالی، بلکه ادعاء امکان<sup>۱۱</sup> (نماید، مثل پیغمبری، ولی

ادعایش در خود زمان باشد نه این که من الله نسخ آن ادعا رسیده باشد مثل ادعاء ختم پیغمبری و ثبوت آن و بعد از ثبوت دیگر ادعای آن جایز نیست».

۹. «نخست کسی که در کاشان به گفتار ملا حسین بشروی پیرو باب شد، حاجی میرزا جانی کاشانی بود»؛ نگر: خاطرات زندگی

صبحی و تاریخ بایبگری و بهائیکری، ص ۳۳۰.

۱۰. نگر: خاطرات زندگی صبحی و تاریخ بایبگری و بهائیکری، ص ۳۳۰ و محاکمه و بررسی باب و بهاء، ج ۱، ص ۲۵۳.

۱۱. «ممکن»، نسخه بدل.

و نیز در صفحه‌ی ۵۳ می‌گوید:

«از این جا بود که حضرت پیغمبر آخر الزمان صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ من بعد از آن که چهل سال از عمر شریف او گذشته، مبعوث به امر رسالت شدند و سر آن که قبل از چهل سالگی مبعوث نگردیدند، آن بود که چون که آن سید امکان، نقطه‌ی ختم نبوت بوده و لهذا بایست سیر آن تمام، و ظهورش تام باشد».

و تعبیر از آن حضرت به لفظ «ختمی مرتبت» در این کتاب بسیار است؛ چنانچه در صفحه‌ی ۳۲ و غیرها. و مخفی نماند که حاجی میرزا جانی مزبور، از قدمای بایه و اصحاب جناب آقا میرزا علی محمد می‌باشد. و در طبقه‌ی میرزا یحیی ازل و میرزا حسین علی بهاء و سید یحیی دارابی و شیخه<sup>۱۲</sup> قره‌العین و شیخ علی ترشیزی ملقب به جناب عظیم و غیرهم است و با اکثر آن طبقه، مصاحب و موافق؛ و خود و دو برادر او، وقتی جناب باب را از اصفهان به ماکو می‌بردند، دو شبانه روز در کاشان ضیافت شایانی از او نمودند؛ و در غالب وقایع بایه حاضر، بلکه شریک بوده تا آن که دو سال بعد از قتل باب - که سنه‌ی ۱۲۶۸ است - در تهران، با عده‌ای از هم عقیده‌های خود کشته شد.

و کتاب مذکور، قدیم‌ترین کتب این طایفه، و دارای وقایع مهمه‌ی آنها است و مع ذلک فرقه‌ی بهائیه را، بار سنگینی بر دل است از این کتاب؛ و کمال جد و جهد را در اتلاف نسخه‌های این کتاب نمودند.<sup>۱۳</sup>

### تصریح حاج میرزا ابوالفضل گلپایگانی به خاتمیت آن حضرت و پیغمبر نبودن باب

در کتاب فرائد<sup>۱۴</sup> می‌گوید: «در ظهور مظاهر امر الله، عالم شرایع و آداب و عوائد و سنن و القاب، متبدل و متجدد می‌گردد و لهذا اسماء حسنی و القاب علیا - که خاصه‌ی امر الله است - نیز جدید و بدیع می‌گردد - تا این که می‌گوید - حضرت رسول ملقب به لقب کریم و اسم عظیم خاتم الانبیاء و خاتم النبیین که هرگز به خاطر یهود و نصاری خطور ننموده بود، موسوم و معروف گشت، کذا در ظهور نقطه‌ی اولی - یعنی باب - در حینی که اهل اسلام جز لقب قائم و مهدی نمی‌دانستند، حضرتش به امر الله و اذنه به القاب فخیمه باب و نقطه‌ی اولی و

۱۲. ظاهراً و در نسخه‌ی مخطوطه «شیخ» است.

۱۳. «... بالجمله بیرون آمدن کتاب از چاپخانه مصادف شدن با احتفال قشون انگلیس حیف را و چون اوضاع دگرگونه گشت و مصالح وقت اقتضای دیگر نمود، عبدالبهاء فرمود که کتاب مذکور را انتشار ندهند و نسخه منتشره را جمع‌آوری کنند»، نگر: خاطرات زندگی صبحی و تاریخ بایبگری و بهائیکری، ص ۱۳۹-۱۴۰.

۱۴. «این کتاب [= فرائد] در ۷۳۱ صفحه و هر صفحه در ۱۹ سطر است به اضافه‌ی ۲۵ صفحه که محتوی فهرست و جدول صواب و خطا می‌باشد.

در صفحه سوم در ملحقات می‌نویسد: وقد طُبع الكتاب بنفقة الحاج عبدالکریم الطهرانی ومیرزا علی محمد الشیرازی، و حقوق الطبع محفوظة للمصنّف، وبعده لهما، طبع مطبعة هندیّة بشارع المهدي بالازبکیة.

و در صفحه ۳ می‌گوید: بعد الحمد والصلوة، اقلّ عباد ابوالفضل محمد بن محمد رضا الجرفادقانی وفقّه الله لخدمة العالم وازالة الغضائن الكامنة في صدور الأمم معروف می‌دارد که در سنه ماضیه...، محاکمه و بررسی باب و بهاء، ج ۱، ص ۲۵۶.

رب اعلیٰ - تعالیٰ الله عما یقول - امتیاز و اشتہار یافت؛ لہذا اتباع آن حضرت، وجود مقدسش را جز با این القاب نمی خوانند و حضرتش را به وصف امامت و نبوت موصوف نمی دانند».

### جایگاہ میرزا ابوالفضل کلیایگانی

مقام جناب حاجی مرقوم، در این طائفہ بر اہل اطلاع مخفی نیست چہ ایشان اول شخص، بلکہ مؤسس این مذہب می باشند و آن چہ از وجوہ سخیفہ و اخبار ضعیفہ و تأویلات بارده کہ دست آویز این جماعت می باشد، اکثر، بلکہ ہمہ اثر فکر ایشان است و قلم او در ترویج این مذہب زیادہ از قلم اعلای خود باب و خلفاء او اثر داشت و لہذا بہ ملاحظہی اختصار و ملول نشدن ناظرین، قناعت بہ نقل این از این دو نفر - کہ یکی از طبقہی اولی و اصحاب خود باب، و دیگری افضل اتباع بہاء [می باشند] - نمودیم و در نقل زیادہ بر این، جز تزییع عمر و کاغذ ثمرہای نبود.

و این طایفہ را اگرچہ در این باب دعاوی متناقضہ و کلمات غیرمفہومہ بسیار است ولکن تعرض [بہ] آنها خارج از موضوع بحث است و برای آنچه مقصود است، کافی است اعتراف این دو، بہ خاتمیت حضرت رسول ﷺ و تصریح صاحب «فرائد» بہ این کہ اتباع باب، او را بہ صفت نبوت موصوف نمی دانند و بہ لقب نبوت نمی خوانند؛

و تصریح صاحب «نقطۃ الکاف» بہ این کہ ناسخ ادعاء نبوت، بعد از آن حضرت من اللہ رسیدہ و بعد از آن وجود مقدس، این ادعا جایز نیست؛ فعلی ہذا اگر باب این ادعا را نکرده، و مدعای او غیر از نبوت بودہ پس آیہ از مطلب او اجنبی و بیگانہ است؛

و اگر ادعا نمودہ پس خود دعوی او، مکذب او است و کذب او بہ نفس ادعا، ثابت نخواہد بود. پس واضح و معلوم شد کہ آیہی شریفہ اگر بر فرض دلالت بر مبعوث شدن ہزار پیغمبر بعد از آن حضرت بنماید، چیزی نصیب باب نخواہد شد و زحمت این مستدل بیچارہ بہ ہدر خواہد رفت. و ممکن است بہ ہمین الزام خصم نمود و در رد این استدلال اکتفا کرد؛ ولکن مع ذلک عطف عنان قلم بہ سوی معنی آیہی شریفہ خواہیم نمود و چنانچہ بی اطلاعی مستدل را بر مذہب خودش واضح داشتیم، عدم اطلاع او را بر واضحات قواعد علم، و جہل او را بہ لغت عرب آشکار خواہیم داشت. ترجمہی آیہی کریمہ و معنی آن چنانچہ سابقا اشارہ شد این مستدل عامی، و از بضاعت علم، ہیچ بہرہ ندارد و بہ حکم «از کوزہ همان برون تراود کہ در اوست»<sup>۱۵</sup>، باید استدلال او ہم عامیانه باشد. و چون لازمست کہ جواب، مناسب سؤال و فہم سائل باشد و لہذا آیہی شریفہ را ترجمہ، وبہ عبارت سادہ توضیح مراد از آیہ را نمودیم و از اہل علم و فضل معذرت می خواہیم.

چون کہ با کودک سر و کارت فتاد پس زبان کودکی باید گشاد<sup>۱۶</sup>

۱۵. نگر: امثال و حکم دہخدا، ج ۱، ص ۱۴۲.

۱۶. مثنوی معنوی، ص ۶۷۳، بیت ۲۵۷۸.

خداوند جلت عظمته در اوایل سوره‌ی مبارکه‌ی اعراف، نوع اولاد آدم را مخاطب داشته، اول بعضی نعمت‌ها که به آنها کرامت فرموده، بیان نموده ﴿وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ﴾<sup>۱۷</sup>.

و بعد از آن، آنها را متذکر به ابتدای خلقت خود و اکرامی که به آنها نمود در امر ملائکه به سجده، فرموده ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ﴾<sup>۱۸</sup>. و به همین نحو بعد از آیاتی چند که مشتمل است بر نصایح و اوامر و جمیع آنها خطاب به نوع بنی آدم است، این نوع را مخاطب داشته و فرموده ﴿يَا بَنِي آدَمَ إِذَا رُسِلُ مِنْكُمْ يَفْضُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنْ أُنْفَى وَأَضْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾<sup>۱۹</sup> یعنی ای اولاد آدم اگر ببینند شما را پیغمبران، از جنس شما [و] و بخوانند بر شما آیت‌های مرا، پس هر کسی پرهیز کرد و اصلاح کرد، پس ترسی بر آنها نیست و محزون نخواهند شد.

خداوند در این آیات مبارکات - چنانچه بیان نمودیم - نوع اولاد آدم را مخاطب داشته و مختص به طائفه‌ای نفرموده، پس اول شخصی که [از] اولاد آدم موجود شد، تا آخر کسی که از آنها بماند، مخاطب به این خطاب‌ها می‌باشد و این آیه هم مانند آیات قبل از آن است؛ هر کسی که از آدم علیه و علی الطاهرین من ولده السلام به وجود آمده یا بیاید تا آخر دنیا، به این آیه مخاطب، و هر پیغمبری که بعد از آدم ﷺ مبعوث شده، مراد از آیه است؛

و اگر خطاب به طایفه‌ی مخصوصی بود، هر آینه مخاطب، آن طایفه را قرار می‌داد، چنانچه در مواضع دیگر می‌فرماید: و... چه عدول از آنچه مقصود است به لفظ دیگر، خلاف قواعد فصاحت و عربیت است مگر آن که نکته‌ی بدیعیه‌ای موجب آن شود و بدون آن حمل کلام فصحاء مخلوقین، بر این جایز نیست تا چه رسد به کلام معجز نظام خالق تعالی شأنه.

و کدام مطلعی بر واضحات عربیت احتمال می‌دهد که مخاطب در آیات سابقه‌ی بر این آیه از بیان تمکین در زمین و جعل معاش و نصیحت به فریب نخوردن از شیطان و غیر آنها، تمام بنی آدم نباشند و حال آنکه جمیع در آن مشترکند؛ و کدام عالمی به مسلمات قواعد فصاحت تجویز می‌کند اختلاف این آیات را در سوق کلام که بعضی در حق تمام بنی آدم و بعضی دیگر خطاب به طایفه‌ای از آنها باشد؟!

حاشا که عالم منصفی، کلام اقل فصحاء مخلوقین را بر چنین محمل رکیک زشت، حمل نماید تا چه رسد به کلام معجز نظام خالق - جلت قدرته - و این معنا نزد اهل علم اوضح از آن است که محتاج به بیان باشد. الحال باید تأمل نمود در این که این شخص عامی چه خیال عامیانه نموده و به چه جهت از آیه‌ی کریمه استفاده بعث رسل بعد از سید کل آنها کرده؛ چنانچه گذشت، جواب این مطلب با سائل است و تا بیان نکند حق

۱۷. سوره‌ی مبارکه‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۰.

۱۸. همان، آیه‌ی ۱۱.

۱۹. همان، آیه‌ی ۳۵.

جواب ندارد؛

و مع ذلك آنچه به نظر می‌رسد آنست که گمان نموده خطاب لابد باید به آینده گان باشد، چه خطاب به گذشتگان ممکن نیست، یا این که لفظ صیغه‌ی ﴿يَأْتِيَنَّكُمْ﴾ صیغه‌ی مستقبل است یعنی بیایند پیغمبرانی، پس شامل پیغمبران که آمده‌اند، نخواهد شد؛

اگر این توهم را نموده پس باید دانست که قرآن کریم نازل شد بر حضرت رسول ﷺ نه این که حادث شد در زمان آن بزرگوار.

علمای اهل سنت - که نصف بیشتر مسلمین اند - قرآن را قدیم می‌دانند به این معنی که تا ذات احدیت بوده قرآن هم بوده، و تا هست قرآن هم هست؛ و لسان احدیت از ازل به خطاب «یا بنی آدم» گویا بوده و تا ابد گویا خواهد بود؛ و در آن مقام ارفع «گذشته» و «آینده» نیست و این خطاب از کل مخلوقات است و بعد از فناء کل ممکنات [خواهد بود].

و معتزله، اگرچه انکار قدیم بودن قرآن را نمودند و علماء شیعه‌ی اهل بیت، مسلک متوسطی پیمودند که وسط است بین افراط و تفریط و شرح آن مناسب موضوع بحث ما نیست.

و به هر حال قرآن به اتفاق امت محمدیه ﷺ و بنص خود قرآن، قبل از بعثت حضرت [ختمی] مرتبت ﷺ به قلم قدرت، در لوح محفوظ، مرقوم و در لوح محفوظ، موجود [بوده است].

﴿بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ \* فِي لُوحٍ مَّحْفُوظٍ﴾<sup>۲۰</sup> و بر آن حضرت نازل فرمود قرآن را، چنانچه مکرر بیان آن را در خود قرآن فرموده: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾<sup>۲۱</sup>؛ ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾<sup>۲۲</sup>.

و چنانچه عقل بشری از ادراک حقیقت قرآن، عاجز است، از تعیین مبدء آن هم به طریق یقین، عاجز خواهد بود؛

ولکن نظر اعتبار و شواهد آثار، مقتضی آن است که تا حقیقت محمدیه ﷺ جل خالقها که اول مخلوقاتست، بوده و آن حقیقت محیر العقول، از قرآن هیچ زمانی منفک نبوده «كنت نبياً و آدم بين الماء و الطين»<sup>۲۳</sup> از آن حضرت مرویست؛

و ایضا ما بین قرآن و سایر کتب آسمانی، مشترکاتی هست به این معنی که آیاتی در قرآن موجود است که در آن کتب هم بوده و لو به لفظ دیگر و لغت دیگر، چنانچه در سوره‌ی اعلی می‌فرماید: ﴿إِنَّ هَذَا لَفِي

۲۰. سوره‌ی مبارکه‌ی قدر، آیه‌ی ۱.

۲۱. سوره‌ی مبارکه‌ی حجر، آیه‌ی ۹.

۲۲. سوره‌ی مبارکه‌ی حجر، آیه‌ی ۹.

۲۳. المناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۱۴ و عوالی اللثالی، ج ۴، ص ۱۲۱، ح ۲۰۰؛ و نیز نگر: فیض القادیر فی شرح جامع الصغیر، ج ۵، ص ۱۶۹، ح ۶۴۲۴؛ و تذکرة الموضوعات، ص ۸۶.

الصُّحُفِ الْأُولَى \* صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى<sup>۲۴</sup>؛ پس ممکن است که این خطاب، از آن قبیله باشد که هر امتی را در سابق به این خطاب مخاطب داشته و امر به متابعت پیغمبر مبعوث نموده باشد.

پس بر تقدیر تسلیم اختصاص این خطاب - و حال آن که وجهی برای تسلیم آن نیست، چنانچه دانستی - دلیل بر بعث پیغمبری بعد از آن حضرت نخواهد شد.

و از آیهی شریفه در سورهی بقره - آیهی ۳۸ - ظاهر می‌شود که این خطاب در اول هبوط آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ به زمین است: ﴿قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَاِذَا مَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾<sup>۲۵</sup>.  
و هم چنین آیهی ۱۲۳ سورهی «طه»: ﴿قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَاِذَا مَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْتَقِي﴾؛

و اما لفظ ﴿يَأْتِيَنَّكُمْ﴾ که به صیغه‌ی آینده است، پس وجه آن از آنچه گفتیم معلوم خواهد شد، چه البته اگر خطاب مقدم شد، آمدن رسل بعد از آن خواهد بود، و زیاده‌ی بر آن بر اهل لسان واضح است که صیغه‌ی مضارع، در کثیری از موارد دلالت بر وقوع فعل دارد فقط؛ چنانچه در آیهی شریفه‌ی ﴿وَقَوْنٍ فِي بُيُوتِكُمْ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾<sup>۲۶</sup>.

و اگر از این مطلب اغماض شود مناسب است این مستدل از آیهی شریفه‌ی واقعیه در سورهی مبارکه‌ی حج ﴿اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ﴾<sup>۲۷</sup>.  
استفاده‌ی پیغمبری دیگر برای ملائکه‌ی گرام هم بنماید و به تدریج او را ترقی رتبه داده به مقام نقطه و رب اعلی رساند.

و این مقدار کفایت می‌کند در جواب کلام شخص عامی.  
و اگر از اهل علم بود چنین بی‌ربطی از او صادر نمی‌شد؛ و اگر صادر می‌شد، جواب آن به لسان علمی به دو سه سطر ممکن بود.

و اگر مع ذلک باز هم محل کلامی باشد، اظهار دارند کتبا یا لسانا جواب داده شود.

۲۴. سوره‌ی مبارکه‌ی اعلی، آیات ۱۸ - ۱۹.

۲۵. این عبارت در نسخه، چنین است: «آیهی ۱۲۱ سوره‌ی مریم».

۲۶. سوره‌ی مبارکه‌ی احزاب، آیهی ۳۳.

۲۷. سوره‌ی مبارکه‌ی حج، آیهی ۷۵.

## سؤال - اشاره

اکنون نوبت سؤال ماست؛ بدان که بسیاری از مذاهب فاسده، مبنی است بر دعاوی محدوددهی معقوله، و اغلب ادله‌ای که به آن تمسک می‌جویند، مطابق است با اصول علمیه و قواعد منطقیه؛ و لهذا وظیفه‌ی اهل علم، جواب دادن از ادله‌ی آنها است به قواعد علمیه؛ به خلاف این مذهب که مبانی آن نه به عقل نزدیک است و نه به حدی محدود است؛ و آنچه دست آویز خود می‌کنند نه صریح عقل است و نه صحیح نقل، بلکه یک مشت اخبار ضعیفه، بلکه مجعوله است یا منقول از کتب غیر معتبره یا مجهوله، و یا تأویلات باردهی مضحکه در آیات محکّمات و صحاح روایات چنانچه نمونه آن را خواهی شنید، و چون این متاع، به جز از عوام، مشتری نخواهد پیدا کرد، و آن سکه‌های قلب<sup>۲۸</sup> در غیر بازار بی‌سواد، رواج نخواهد یافت، لهذا مبلغین این طایفه از مناظره اهل علم کناره می‌جویند؛ و هم خود را مصروف فریب دادن عوام بیچاره می‌دارند. و هر روزی از این قبیل شبهات - که نمونه‌ی آن گذشت - القاء به آنها نموده و باعث زحمت اهل علم می‌شوند، و چون این قسم شبهات حدی ندارد و تا این درخت بریاست از این قبیل شاخ‌ها و برگ‌ها خواهد بر آورد و میوه‌ی تلخ خواهد داد و لهذا به موجب قول عرب «إقلع الشجر من عروقه ولا تنضب نفسك بقطع فروعه»، سؤال بسیار ساده‌ی خالی از تعصب و عبارات زشت نمودیم، امید آن که نظر منصفانه در این سؤال بنمایند و تعصب را کنار گذاشته و خود را به هلاکت ابدی نیندازند و از دین خدا خارج نشوند که ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾<sup>۲۹</sup> و به دینی که قبول خداوند نمی‌شود، متدین نشوند که ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾<sup>۳۰</sup> و نشوند از کسانی که در حق آنها فرمود: ﴿كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾<sup>۳۱</sup>.

۲۸. «سکه قلب: سکه قلبی»؛ فرهنگ معین.

۲۹. سوره‌ی مبارکه‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۹.

۳۰. همان، آیه‌ی ۸۵.

۳۱. همان، آیه‌ی ۸۶.

بدان که مراتبی که جناب باب در دعاوی خود سیر نمودند از «باب امام بودن» و بعد از آن «مهدی قائم شدن» و بعد از آن به مرتبه‌ی «نقطه‌ی اولی و ربّ اعلی رسیدن» در هیچ مرتبه از این مراتب منفرد نبودند؛ یعنی ادعائی نکردند که قبل از ایشان کسی آن را ادعا نموده باشند.

## [۱] باییت

اما ادعای «باب امام بودن» پس در زمان غیبت صغری جمع کثیری در قبال نواب اربعه و سفراء ممدوحین رضوان الله علیهم اجمعین دعوی باییت نمودند، مانند: [حسن] شریعی<sup>۳۲</sup> و محمد بن نصیر نمیری<sup>۳۳</sup> و محمدعلی شلمغانی<sup>۳۴</sup> و بلالی<sup>۳۵</sup> و غیرهم؛ و در کتب حدیث و رجال تفصیل احوال آنها مفصل مذکور است<sup>۳۶</sup>، بلکه این ادعا قبل از غیبت امام عصر و در زمان آباء گرام آن بزرگوار، نزد غلاة شیعه متعارف بوده چنانچه در مکتوبی که امام عسکری علیه السلام به عبیدی، مرقوم فرموده‌اند - چنانچه شیخ ابو عمرو کشی روایت نموده - می‌فرماید: «یزعم ابن بابا انی بعثته نبیاً وأنه باب، علیه لعنة الله، سخر منه الشیطان فأغواه فلعن الله من قبل ذلك منه»<sup>۳۷</sup> یعنی: «گمان می‌کند ابن بابا، که من او را به پیغمبری مبعوث نمودم و او باب است، بر او باد لعنت خدا، شیطان از او سخریه

۳۲. ابومحمد حسن الشریعی (السریعی)، از یاران امام هادی و امام عسکری علیهما السلام به‌شمار می‌رفت. او پس از شهادت امام عسکری علیه السلام انتظار نیابت حضرت حجت علیه السلام را داشت، اما برآورده نشد؛ پس خود برای خود این مقام را ادعا کرد و بر خدا و ائمه علیهم السلام دروغ‌هایی ساخت. پس از آن توقیع‌ها و نوشته‌هایی از سوی حضرت علیه السلام در رد او صادر شد و از آن پس شیعیان از او تبری جسته، او را لعنت می‌کردند. اعتقاد به حلول، به وی و پیروانش داده شده است؛ نگر: الغیبه (شیخ طوسی)، ص ۳۹۷ و کتاب «غالیان»، ص ۱۳۲-۱۳۳.

۳۳. وی ظاهرآ از اصحاب امام محمدتقی علیه السلام به‌شمار می‌رفته و در زمان آن حضرت ادعاهای باطلی داشته و حضرت جواد علیه السلام او را لعنت کرده و از او و کارهایش بیزاری جسته است. وی همچنین در زمان امام هادی علیه السلام چنین ادعاهایی داشته و دعوی نبوت نموده است و گفته امام هادی، خداست و من رسول و فرستاده اویم. وی همچنین مدعی باییت و نیابت نیز بوده است؛ نگر: الغیبه (شیخ طوسی)، ص ۳۹۸ و کتاب «غالیان»، ص ۱۳۳.

۳۴. ابوجعفر محمد بن علی شلمغانی معروف به ابن ابی العزافر، از اصحاب امام عسکری علیه السلام بود و پس از شهادت امام عسکری علیه السلام انتظار نیابت امام عصر علیه السلام را داشت و وقتی نیابت به جناب حسین بن روح تفویض شد، حسد او شعله‌ور گردید و... پس از این بود توقیعی از سوی حضرت حجت علیه السلام صادر گردید که حکم به ارتداد او داده شده بود و حضرت از او براءت جسته و وی را لعنت نموده بود؛ نگر: الغیبه (شیخ طوسی)، ص ۴۰۳ و کتاب «غالیان»، ص ۱۳۷.

۳۵. ابوطاهر محمد بن علی بن بلال از اصحاب امام عسکری علیه السلام بود ولی پس از رسیدن مقام نیابت امام عصر علیه السلام - به جناب محمد بن عثمان راه انحراف را پیش گرفت و ادعای نیابت از آن حضرت را نمود؛ نگر: الغیبه (شیخ طوسی)، ص ۴۰۰ و کتاب «غالیان»، ص ۱۳۸.

۳۶. نگر: الغیبه (شیخ طوسی)، ص ۳۹۷ - ۴۱۴.

۳۷. اختیار معرفة الرجال، ص ۴۳۳، شماره ۳۲۶.

نمود، پس او را اغوا کرد، پس لعنت خدا بر کسی که از او قبول کند».

و در بعضی کتب غلاة - که نسخه‌ی آن در نجف اشرف به نظر رسید - مذکور است که مقام امام بالاتر از آن است که خلق بتوانند او را بشناسند؛ و معنی معرفت امام، معرفت باب امام است، و برای هر امامی دو باب معین کرده و احوالات آنها را بیان نموده.

## [۲] مهدویت و قائمیت

و اما «مهدویت» و «قائمیت» که بعد از «بابت» ادعاء نموده، و مقام اول خود را به ملا حسین بشرویه واگذار کرد، نه آن قدر کهنه است که بتوان بیان نمود؛ و نه عدد مدعیان به قدریست که بتوان شمرد.

بعد از گذشتن شصت سال و کسری از هجرت، یعنی بعد از واقعه‌ی جان گداز کربلا، جمعی از شیعیان که «کیسانیه» باشند، لقب مهدی را به محمد بن الحنفیه روا داشتند.

و چندی نگذشت که محمد بن عبد الله بن الحسن المثنی، ملقب به مهدی شد و روایت منقوله‌ی از حضرت رسول ﷺ در وصف مهدی - [که فرمود]: «إسمه إسمی و إسم أبیه، إسم أبي» - را بر او منطبق کردند. و بعد از او مهدویت از اولاد امیر المؤمنین علیه السلام تجاوز نمود و در طوائف متعدده، مهدی نمودار شد و قائمی پدید گشت؛

منصور، پسر خود را به این طمع، «مهدی» نام نهاد.

و سلطان محمد، فاتح قسطنطنیه را مهدی دانستند، چون در وصف مهدی وارد شده بود که فاتح آن بلد است.

أبو الطیب متنبی، ابن العمید وزیر معروف را از روی تملق، مهدی خواند و گفت:

وإن یکن المهدی من بان هدیه      فهذا وإلا فالهدی ما وما المهدی

و در کثیری از أصقاع عالم، مهدی‌ها ظاهر شدند؛

و عجب آن که حتی در شجره‌ی ملعونه‌ی بنی امیه هم مهدی قائم، نمودار شد؛

و در بلاد «اندلس» - که فعلاً، معروف است به «اسپانیا» - ظاهر شد و شرع فسق و فجور را ترویج نمود و

آنقدر زنان و پسران مسلمان‌ها را هتک نمود که شاعر گفت:

قد قام مهدینا ولكن بملّة الفسق والمجون؟!      من كان من قبل ذا أجمافانه الیوم ذو قرون

و حمزة بن علی که حاکم بامر الله علوی مصری را، إله و خالق کل شیء می خواند، اصحاب او، او را

«قائم» و «امام منتظر» دانستند و غیبت او را، «غیبة الإمتحان» نامیده‌اند؛ و محل ظهور او را، بلاد تهمامه، یا أقاصی یمن، معین کرده‌اند.

و در همین ازمنه [است پیدایش] متمهدی (سودانی) در سودان، و قادیانی - که جامع مرتبه‌ی مسیحیت و

مهدویت بود، در بلاد هند، إلی غیر ذلک.

### [۳] نقطویه

و اما ادعای نقطویت - که مرتبه‌ی سوم از دعاوی باب است - پس آنچه فعلاً به نظر دارم آن که در زمان سلطنت مرحوم شاه عباس اول، مذهب نقطویه، شیوع پیدا نمود؛ اول رئیس آنها استاد «خسرو قزوینی» بود و من بعد، استاد یوسفی و از علماء آنها بود شیخ ابوالفضل بن مبارک که نزد محمد اکبر، پادشاه هند بسیار مقرب بود و از منشوری که به اسم میر سید احمد کاشی نوشته، معلوم شد که پادشاه مرقوم را گمراه کرده بود و میر سید احمد کاشی، اعلم آنها بود که شاه عباس با شمشیر، به دست خود او را دو نیم نمود. و به موجب نقل صاحب «تاریخ عالم آرا» ظاهر شد که در ممالک محروسه این طبقه زیاد شده بودند و به بلاد هند سرایت نموده، و شریف آملی که جامع کمالات و حامل مقالات مزخرفه و از اکابر این طایفه بود از بیم فقهاء، فرار به هند نمود و حضرت پادشاه و امراء و اعیان مریدانه با او سلوک می نمودند» و آنچه از تعلیمات آنها فعلاً در نظر دارم، قریب به تعلیمات بابیه است از تناسخ و انکار معاد، که هر دو، دو رکن معظم مذهب آنهاست.

### رب اعلی

گمان نمی کنم خود جناب باب، چنین ادعائی نموده، و بعد از ادعای همسری، با آدم تا خاتم ﷺ در مظهر بودن، راضی شوند که در عداد نمرود و فرعون محسوب شوند فریاد ﴿فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى﴾<sup>۳۸</sup> بر آورند؛ چنانچه متوقع از جناب آقا میرزا ابو الفضل - که فاضل این طایفه اند - نبودم که رئیس خود را، در عبارت سابقه، چون گوساله‌ی سامری قرار داده، خطاب ﴿فَأَخْرَجَ لَهُمْ عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خُورًا فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى فَنَسِي﴾<sup>۳۹</sup> به طائفه‌ی خود نمایند.

و علی ای حال اگر راضی شوند، مطلع خبیر می داند که این ادعا از چه کسانی صادر شد و نتیجه‌ی آن چه بود؟ ظهور یا مظهریت امر الله و مانند این الفاظ [و] ظهورات به حدیست که عد [و شمارش] آن مشکل، و تعیین اول زمان ظهور این ادعا در عالم غیر ممکن. اجمالاً مظاهر، از ایشان تعدی نموده، به حیوانات هم رسید، چنانچه در مذهب طائفه‌ای از ملاحده‌ی اسماعیلیه - که الی کنون در بلاد هند و بعض بلاد خراسان هستند - در خرچنگ و خوک و حیوانات دیگر ظهورات شده، و اسامی پیغمبران هر حیوانی به عنوان پیغمبران حضرت خوک و حضرت خرچنگ و... با احوالات آنها موجود [است].

و از این قبیل است حیواناتی که معبود مصریین، آشوریین و غیرهما بودند بلکه جمادات هم از این فیض عظیم، محروم نمانده و اکثریت بت پرستان به همین معنی یا قریب آن تقدیس بت‌های خود را نموده، برای آنها سجده می کنند، و الا محال است کسی که اول مرتبه‌ی عقل را دارا باشد، بدون این تأویل، یک قطعه سنگ مصنوع محدود را، «ذات غیر محدود» و «صانع کل موجود» بداند و بدون هیچ تأویلی او را برای حوائج خود

۳۸. سوره‌ی مبارکه‌ی نازعات، آیه‌ی ۲۴.

۳۹. سوره‌ی مبارکه‌ی طه، آیه‌ی ۸۸.

بخواند.

و اما ظهورات در انسان هم بسیار و تعداد آن موجب ملالت قراء محترم است. و اگر من سیظهر این طائفه یک مرتبه ظهور نموده باشد، خلیفه‌ی حاکم بامر الله عبیدی علوی مصری، به اعتقاد اصحاب او - چنانچه در کتاب‌های حمزة بن علی و غیره، مفصلاً مذکور است - ده مرتبه در ناسوت ظهور نمود به صورت انسانی، و در هر ظهوری به اسمی دیگر و بلد دیگر چون «علی» و «باری» و «مؤمل» و «قائم» و غیره، در هند و اصفهان و مغرب و غیره؛ و این سوای ظهوراتی است که در ناسوت به غیر شکل بشری بود، قبل از ظهور آدم الصفی<sup>۱</sup> هفتاد ظهور نمود و بین هر ظهوری هفتاد روز، و هر روزی هفتاد هفته، و هر هفته هفتاد سال، و هر سالی هزار سال به سال‌های این زمان.

بالجملة: ثبوت مظاهر، مبنای اکثر شرایع بت پرستی و ملاحده‌ی زمان اسلام است.

### دعوی نزول آیات

کسانی که ادعای نبوت نمودند در صدر اسلام تا چند قرن بعد از آن، بسیاری از آنها عباراتی به هم گرد آورده و مدعی بودند که آیات سماوی است و به آنها نازل شده چون مسیلمه و سجاح و غیرهما؛ و چون معروف است و در کتب تواریخ مذکور، لهذا حاجت به نقل آنها نیست.

### تفاوت آیات ادعایی باب با دیگر مدعیان دروغین

[۱] بلی ما بین آنها و جناب باب، فرقی واضح است؛ چه آیات آنها عباراتی است با معنی و با قواعد عربیت مطابق، بلکه بسیاری از آن، دارای فصاحت و مشتمل بر نکات بدیع و شروط بلاغت است. متنبی بعد از آن که ادعای نبوت کرد و وارد لاذقیه شد، اسماعیل لاذقی در قصه‌ی مفصلی که نقل نموده، می‌گوید: «از او سؤال کردم آیا بر تو وحی نازل می‌شود؟ گفت: بلی. گفتم: پاره‌ای از آن برای من بخوان. فاتی بکلام ما مر بسمعی أحسن منه؛ یعنی آورد به کلامی که گوش من بهتر از آن نشنیده بود.

گفتم: چه قدر از این بر تو وحی شده؟

گفت: صد و چهارده عبره.

گفتم: عبره چه قدر<sup>۱</sup> است؟ پس آورد به مقدار بزرگ‌تر از آیه‌ای از آیات کتاب خداوند...».

و اگر ترس این نبود که از تأدب در مناظره خارج باشد، می‌گفتم: اگر اسماعیل، آیات جناب علی قیل

۴۰. «حمزه و اصحاب او، به سه آدم معتقدند: آدم الصفا و آدم العاصی و آدم [الإناسی]؛ منه.

۴۱. «چه مقدار». نسخه بدل.

نبیل<sup>۴۲</sup> را می شنید<sup>۴۳</sup> آیا نمی گفت: فأتی بكلام ما مر بسمعی أسخف و أقبح منه؛ البته می گفت.

[۲-] فرق دیگر آن که این آیات مجعوله‌ی آنها که دارای معنی بود، به آن اکتفا نمی کردند و چیزی که خلاف اسباب عادیة شمرده می شد به آن ضمیمه می کردند و اتباع خود را به فریب می دادند؛ مسیلمه، «رأیة شادن» و «بیضه‌ی قاروده» داشت.

متنبی «صدحه» داشت، یعنی باران را از هر بقعه‌ی زمین که می خواست منع می کرد؛ چنانچه اسماعیل لاذقی در قصه‌ای که بعضی آن گذشت، مفصلاً نقل کرده.

گویا اتباع آنها - ولو هر قدر، عامی و ابله بودند - می دانستند که این عبارات نه مثل قرآن است که از طاق بشر خارج باشد. و بالطبع فرق بین کلام خالق و مخلوق را می گذاشتند؛ لهذا این مدعیان بیچاره، محتاج می شدند به افعال غریبه برای اقامه‌ی حجت خود، و از حظ جناب باب و بخت ایشان بود که اصحابی پیدا نمودند که فرق ما بین هذیان و قرآن نگذارند، و الفاظ بی معنا [و] غلط را - که اقلب مخلوقین از آن استنکاف دارند - کلام خداوند عالم دانند.

و حاجی گلپایگانی - که ربّ النوع این طایفه است - گاه اصل خرق عادت و معجزه را انکار نماید؛ و گاه او را ممکن شمرده، لکن دلیل صدق دعوی نداند؛ و گاه هر دو مطلب را تسلیم نموده احتجاج و خواستن آن را از مدعی وحی جایز نشمارند، تا این که جناب باب و خلفاء ایشان در زحمت نیفتند و از تناقض و اختلاف دعاوی خود باکی نداشته باشند<sup>۴۴</sup>.

و اعجب آن که با این همه اصرار بر انکار معجزات انبیاء، اصحاب او کتابت نمودن هزار بیت [را] - که امر عادی متعارف است - دلیل صحت دعاوی او دانند؛

و این مقام جای تعجب است و من بعد اشارة تتمه‌ی کلام خواهد آمد. إن شاء الله.

### ادعای آوردن شرع جدید

جمله‌ای از این مدعیان، شرع تازه آورده بودند و چون روایت مجهوله، بلکه مجعوله‌ی در وصف قائم «یأتی بشرع جدید<sup>۴۵</sup> علی العرب شدید» از اعظم ادله‌ی این طایفه است، طرفه آن که شرع بعضی آنها بر عرب خیلی شدید بود؛ مثلاً شلمغانی - که در زمان غیبت صغری ادعای باییت نمود و اعتقادات و تعلیمات او بسیار شباهت دارد با معتقدات جناب باب و تعالیم ایشان از احکام شریعت جدید او یکی این بود - چنانچه ابن اثیر در کامل التواریخ، در وقایع سنه‌ی ۳۲۳، نقل نموده: «لابد للفاضل منهم أن ینکح المفصول لیولج النور فیه، ومن

۴۲. مراد علی محمد است و این عبارتی است که خود باب در کنایات خود از خود تعبیر می کند، چه نبیل به حساب ابجد مطابق است با محمد؛ منه.

۴۳. در نسخه «بشنید» بود.

۴۴. در نسخه «ندارد»، بدل «نداشته باشد» بود.

۴۵. «احکام جدید، کتاب ایمان از کتب باییه». منه.

امتنع من ذلك قلب في الدور الذي يأتي بعد هذا العالم امرأة، لأن مذهبهم التناسخ»<sup>٤٦</sup>؛ یعنی لابد است از برای فاضل این طایفه این که وطی نماید مفضول را به جهت این که نور را ایلاج کند و داخل کند در او، و هر کس امتناع از این کار نمود، در [مرحله و] دوری که پس از این عالم است، طبیعت [وی]، منقلب شده و به صورت زن ظاهر خواهد شد؛ چون مذهب این قوم تناسخ است.

تأمل کن ای عزیز کدام شریعتی از این بر مرد بالاتر است که به مجرد این که مفضول شد - ولو آن که رئیس مطاع و صاحب حسب و نسب عالی باشد و سن او از هفتاد سال گذشته باشد - بر او لازم باشد که به او شخص لئیم دنی مرتکب اقیح اعمال شود.

والله این شرع و این حکم شدید است بر تمام طوائف عالم، حتی وحشیان آفریقا و متمدنین اروپا، تا چه رسد به عرب که شہامت و بلندی طبع آنها و فرار آنها از عیب و عار، در تمام اعصار، مشهور در تمام بلاد و امصار است.

[با احکامی این چنین] حماقت جاعل این شرع جدید، در این امر واضح تر می شود و اگر چه خود واضح است که عقاب امتناع از این فعل را، منقلب شدن به زن در دوره ی آتی قرار گذاشته؛ غافل از این که با دو قبضه لحيه و یک وجب سیل با او کاری کند که با زن می کند؛ بلکه عموم زن ها هم از او عار دارند؛ و اما اگر زن شود، عاری نخواهد ماند.

و این شرع جدید شدید بر عرب، منحصر نبود بلکه در مدعیان باییت شیوع داشت و چون یکی از شرایط حجت نزد باییه آن است که خود عامل باشد به آن تربیتی که آورده و ناسخ شرع سابق قرار داده - چنانچه صاحب نقطه الکاف در صفحه ی ۵۹ ذکر کرده و گفته: «... و تا ناسخ را بر خود روا نداشته، بر خلق نیز حکم نفرمودند».

و در صفحه ی ۵۲ قریب به این مذکور است - لذا بر نفس نفیس خود هم این حکم را جاری می نمودند. محمد بن نصیر نمیری که اول ادعای باییت امام عصر را نمود و بر نهج معهود از آن مرتبه ترقی نمود و به مقام پیغمبری رسید و به تناسخ - که اصل این قوم است - قائل شد؛ یحیی بن عبد الرحمن بن خاقان گفت: «دیدم عیانا غلام او را که بر پشت او بود، پس او را ملاقات نمودم و او را ملامت کردم. گفت: إن هذا من اللذات، وهو من التواضع لله وترك التجبر؛ یعنی این کار از لذات است (تأمل نما!) و این از تواضع برای خداست و ترك تجبر. و به عبارت دیگر منقول است که گفت: لذة للفاعل وتواضع للمفعول».

این بود منتخب از آنچه فعلاً در نظر داشتم بدون مراجعه ی کتب از احوال مدعیان باییت و مراتب بعد از آن، و اگر تمام محفوظات خود و آنچه ضمیمه آن می شود از تتبع کتب، می نگاشتم کتابی می شد کبیر، به خصوص اگر منضم آن شود ذکر مدعیان مقاماتی دیگر که جناب باب به آن بر نخوردند یا عمداً اغماض از آن نمودند؛ چون مقام نبوت و مسیحیت و زی المقته و غیره از مراتب اسماعیلیه و محسن سقط شده طایفه ی

٤٦. الکامل في التاريخ، ج ٨، ص ٢٩٣.

خفشانیه و... .

و این مقدمه اگرچه کمی طول کشید، لکن به جهاتی تفصیل آن لازم بود. امید که ناظرین، عذر این فقیر را قبول نموده و ملول نشوند و متوجه سؤال شوند.

## سؤال

به چه جهت ما بین تمام این صداهاى مختلفه که در تمام ازمه در اطراف عالم بلند شد از زمان صاحب شریعت مطهره تا حال، فقط صوت جناب باب را لیبیک گفتند، و هر چه ادعا نمود تصدیق نمودند، و آنچه گفت پذیرفتند، و سواى آن را رد نمودند و تکذیب کردند و حال آنکه آنچه بدان متمسک شوند، در تصدیق باب در حق بسیاری از این مدعیان، به وجه اتم و اکمل، موجود است؟

توضیح آنکه این طایفه برای فریب عوام بیچاره، چیزی ندارند جز:

- ۱- آیات بیان و مانند آن، گاه به مجرد این آیات اکتفاء می نمایند؛ و گاه عدم معارضه‌ی آن را ضمیمه‌ی آن کنند؛ و گاه به عدم ردع<sup>۴۷</sup> الهی - به خیال خود - جبران نقض دلیل نمایند.
  - ۲- دلیل تقریر دلیل علیلی که آن را «دلیل تقریر» گذاشته‌اند.
  - ۳- برخی تأویلات بی جا پاره‌ای تأویلات بارده در آیات قرآن و متشابهاات اخبار و مجعولات آنها.
  - ۴- تمسک قدما نفوذ و شدت تمسک قدماى آنها به این مذهب.
- و ما به فضل خداوند بیان هر یک از این چهار مغالطه را نموده تا نگویند علمای اسلام، اطلاع از مطالب ما ندارند؛ و جواب آن را به طریق واضح و عامی فهم بیان نمائیم تا نگویند از جواب عاجزند.

## [جواب]

[و اینک] جواب از آنچه آن را آیات می نامند.

[۱- آیات بیان]: چنانچه گذشت اعظم حجت‌های این طایفه برای اثبات مذهب خود، عبارات ملفقه‌ی<sup>۴۸</sup> جنابان باب و بهاء است؛ و عمدۀ ادله‌ی خود را همین عبارات می دانند.<sup>۴۹</sup> بلکه این دو نفر، در ایام خود به همین متمسک بودند؛ چنانچه میرزا ابوالفضل [گلپایگانی] - در صفحه‌ی ۳۵ از کتاب خود - می گوید: «بر صغیر و کبیر معلوم است که حضرت باب اعظم و نقطه‌ی اولی، در مدت هفت سال، و جمال اقدس ابهی تقریباً چهل سال به همین برهان آیات متمسک بودند و به همین دلیل بر إعلاء امر الله، قیام می نمودند».

۴۷. «ردع: بازداشتن کسی را از چیزی و منع نمودن وی»؛ لغت‌نامه دهخدا.

۴۸. «ملفّق: سخن دروغ آراسته و مزخرف»؛ لغت‌نامه دهخدا.

۴۹. «بلکه دلیل این طایفه منحصر است به همین آیات، چنانچه حاجی مرقوم [در] مواضع کثیره، تصریح به آن نموده‌اند.» منه.

الحال به توفیق خداوند، وجود این قبیل آیات را نزد مدعیان کاذبین سابق، بیان خواهیم نمود و بعد از آن اجمالی از شرح این آیات و فضائح آن، خواهیم نگاشت.

[الف: اگر گویند:] پس اگر اکتفاء به مجرد این آیات نمایند و همین که فقراتی - ولو بی معنی و غلط - نسبت به وحی داده شود و تصدیق آن را لازم دانند و مدعی آنرا، بدون هیچ حجتی و برهانی صادق شمرند. [گوئیم:] گذشت که مسیلمه و سجاح و غیر آنها از دروغ‌گویان، دارای آیات بودند - چنانچه در مقدمه‌ی سؤال گذشت - و معلوم شد که آیات آنها از هیچ جهت طرف نسبت نبود با آنچه این جنابان آن را آیات خود قرار دادند، پس چرا آنها را تصدیق نکردند؟

و اگر عدم معارضه‌ی آن را منضم به آن نمایند و گویند کسی با این آیات معارضه نکرد و این دلیل عجز است از معارضه؛ گوئیم: اولاً: با آیات مسیلمه و امثال او هم تا حال نشنیدیم کسی معارضه نموده باشد؛ و ثانیاً: این مطلب، دروغ واضح است که ناشی از عناد یا عدم اطلاع است؛ چه در زمان خود باب و در حضور او با آیات او معارضه نمودند. چنانچه حاجی میرزا جانی در صفحه‌ی ۱۳۰ کتاب *نقطة الکاف* در طی مجلس او در تبریز با ولیعهد مرحوم ناصرالدین شاه و تمسک به آیات معارضه‌ی ارسلان خان و بافتن او آیاتی در مقابل آیات باب نقل نموده و من بعد هم مرحوم حسینیقلی جدید الاسلام و غیر او به عنوان الزام این طایفه عباراتی تلفیق نموده و عده‌ای از آنها به طبع رسیده و نسخ آن منتشر [شده] است.

بلی اهل علم و ادب، کمتر در این مقام بر آمدند و لکن نه به جهت عجز، بلکه از جهت عدم اعتناء و این که مقام خود را بلندتر از آن دانستند که عبارات مغلوط بی‌معنا بگویند و خود را مورد مسخره‌ی اهل کمال سازند چه اهل علم و حکمت با مثل فارابی معلم اول، و ابوعلی شیخ الرئیس مقابله نمایند و اهل فصاحت و بلاغت با امثال حریری و بدیع الزمان معارضه کنند لهذا هیچ‌یک از آنها پیرامون معارضه با این آیات نگشتند و این میدان را برای جولان عوام خالی گذاشتند.

شخصی از اهل علم و فضل این عصر، روزی از باب مزاح، در خیال معارضه با آیات بیان و بهم آوردن عباراتی به همان طرز افتاد و سعی کامل نمود که عباراتی خالی از معنا و ربط، و شامل لحن و غلط بسازد. و بعد از مدتی گفت:

«یا سبز قبل علی و یا قلی بعد نبیل مالکما و نقطة البیان کم عنها تعرضان یا أهل الإیقان این الیقین و یا خولی البستان این الکمتری و الیقین...».

و در مقابل فقرات جناب بهاء مثل قول ایشان در کتاب اشراقات:

«یا حیدر قبل علی إنا نذکر من سمی بأقا بابا إن شاء الله مؤید شود.».

و امثال آن فقراتی به هم انداخته که خجالت از اهل کمال مانع از نقل آنست و لکن مع التأسف بعد از اتمام معلوم شد که به مقصود نرسیده و عبارات دارای معنی و موصوف به صحت و مطابق قواعد عربیت و فصاحت است و شامل چند نکته‌ی بدیعی است و ابدأ شباهت به آن آیات ندارد، جز در الفاظ «سبز قبل علی» و

«قلی بعد نیل» که این قبیل تعبیر ابوالهول از مختصات این آیات و از اعظم مضحکات مبکیات است و من بعد اعتراف به عجز اهل علم از این معارضه نمودم و صدور این قبیل آیات را مختص به جنابان باب و بهاء و عوام الناس دانستم.

### عجایب روزگار

اولاً: به شرف اهل علم سوگند یاد می‌کنم و عموم اهل علم را بر صدق خود گواه می‌گیرم که آنچه می‌نویسم نه بر سبیل مبالغه و اغراق است و نه از راه تعصب و عناد، بلکه مطابق است با اعتقاد قلبی. و یقین دارم که هر کسی که رانحه‌ی علم به شامه‌ی او رسیده و از مبادی علم بهره برده، در این اعتقاد با من شراکت دارد و هر نفسی که اندکی از خلق انصاف دارا باشد، تصدیق آنچه مذکور می‌شود خواهد داشت.

و من بعد معلوم می‌دارم که عجائب روزگار اگرچه بسیار، و غرائب آیام بی‌شمار است و لکن یکی از أعجب عجائب آن که شخصی که از حلیه‌ی<sup>۵۰</sup> علم و فضل بالمرة<sup>۵۱</sup> عاری باشد؛ نه از معقول بهره‌ای داشته باشد و نه از منقول؛ نه از فروع خبری داشته باشد نه از اصول، در مقابل حضرت اشرف ممکنات و سید کل مخلوقات ادعای شاریت نماید و ظهور خود را اشرف از ظهور آن حضرت بداند و در مقابل قرآن، الفاظی که کودکان عرب و اطفال مکتب به آن می‌خندند به هم تلفیق نماید و آن را وحی الهی نامد و از اظهار آن خجلت نکشد، بلکه مردم را به آن دعوت نماید و آن را معجزه‌ی وحیده‌ی خود قرار دهد؛

آیا خود او نفهمید که این مهملات، قابل آن نیست که کلام اجهل مخلوقین باشد، تا چه رسد به کلام خالق تعالی؛ یا فهمید و گمان نمود که مردم نمی‌فهمند و عموم مردم را عوام کالأنعام فرض نمود.

این مطلب اگرچه عجیب است و لکن أعجب از آن، تصدیق جمعی از عقلای عوام است این ادعا را؛ و حال آنکه عاقل اگر اهل خبره نباشد بالفطره رجوع به اهل خبره می‌نماید و تا آنها تصدیق نکنند، تصدیق نمی‌کنند و تصدیق آنها را معتبر می‌دانند نه غیر آنها را؛

سبحان الله، اگر پارچه بخواید خریداری نماید و اهل خبره نباشد، در تعیین خوبی و بدی آن و تعیین قیمت آن رجوع به بزاز می‌کند؛

فرق گذاشتن مابین مروارید و مهره را به جواهری واگذار می‌کند.

و اگر یک قران، کسی به او بدهد و نداند که رایج است یا قلب، تا صراف حاذق نگوید که رایج است به یک فلس قبول نمی‌کند؛ پس چه شد که به دین خود - که اعز از هر چیزی است و نجات ابدی او در آن است - به مقدار یک قران وقع نمی‌گذارد و این مهملات را در عوض آیات محکّمات قبول می‌کند بدون آن که از یک نفر اهل خبره‌ی بی‌غرضی سؤال کند که این الفاظ آیا عربی است یا غیر عربی؟؛ مربوط است یا غیر

۵۰. «حلیه: زینت و زیور»؛ لغت‌نامه معین.

۵۱. بالمرة: به یکباره.

مربوط؟؛ ممکن است کلام خداوند باشد یا نه؟

تمام دردها از جهل و عامی بودن و رجوع به اهل خبره نکردن است و همان است که امام عصر حضرت حجة بن الحسن عجل الله فرجه و صلی الله علیه وعلی آبانه در توفیق مبارک می فرماید - واز این قبیل شیعیان، شکایت می کند - : «لا لأمرالله تعقلون ولا من أولیائه تسمعون»؛<sup>۵۲</sup> [یعنی] نه خود امر خداوند تعالی را می فهمید و نه از اولیاء او می شنوید.

این شخص نجف آبادی یا آباده‌ای اگر اندکی سواد داشت می دانست حال این الفاظ چیست. لکن چه کند بیچاره که از آیات مقدسه‌ی قرآن چون هیچ نمی فهمد، ملفقات بیان و ایقان را مثل آن تصور می کند و هر دو را به جامع این که هیچ کدام را نمی فهمد، وحی آسمانی می پندارد.

### طلیحہ بن خویلد اسدی و عیینہ بن حفص

طلیحہ بن خویلد اسدی<sup>۵۳</sup> - که یکی از همین شارعین دروغ گو است - بعد از وفات حضرت ختمی مرتبت (یا اواخر ایام آن حضرت) ادعای نبوت نمود و ابوبکر لشکری به جنگ او فرستاد به سرکردگی خالد بن الولید و در بزازه - از اراضی نجد -<sup>۵۴</sup> جنگ واقع شد یکی از سرکردگان طلیحہ، عیینہ بن حصن قراری[؟] بود که با او هفتصد نفر از بنی فزاره بودند وقتی که آثار غلبه‌ی لشکر اسلام را مشاهده نمود به طلیحہ گفت: «آیا ملاحظه می کنی که لشکر خالد چه می کند؟ آیا ذوالنون برای تو چیزی نیاورد؟» (کنایه، از وحی است). طلیحہ گفت: «بلی آمد و گفت: إن لك یوما ستلقاه و لیس لك أوله و لكن لك آخره ورحی كرحاه و حدیثا لا تنساه».

عیینه گفت: «من هم برای تو حدیثی می بینم که او را فراموش نمی کنی - آنگاه گفت - یا بنی فزاره هذا كذاب [یعنی] ای بنی فزاره این مرد دروغگو است». و از عسکر او رو گردانید و طلیحہ شکست خورد.<sup>۵۵</sup> غرض از نقل مجملی از این واقعه این بود که عیینہ چون عربی اللسان بود به مجرد شنیدن این کلام فهمید که این کلام خالق نیست، و کذب طلیحہ را دانست، و از او رو گردانید؛ و حال آنکه عبارات او با معنی و دارای ربط و چند نکته [از] فصاحت بود، نه مثل آیات جناب باب که اجمالی از اوصاف آن را شنیدی. جواب از خبر مجهول یا مجعول چنانچه سابقاً اشاره شد یکی از معظم استدلال بایه بر قائم بودن باب، خبر مجهول، بلکه مجعول است که در وصف قائم روایت شده بدین مضمون: «یأتی بشرع جدید علی العرب شدید». و دانستی که نسخ آن مختلف است، و یکی از آنها «یأتی بكتاب جدید» است و انصافاً این نسخه، با

۵۲. نگر: المزار (محمّد المشهدی) ص ۵۵۶؛ بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۷۱، ح ۵؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۶۴، ح ۱۲۱۹۰.

۵۳. نگر: الإصابة، ج ۳، ص ۴۴۰، رقم ۴۳۰۹.

۵۴. بزازه نام چشمه یا چاه آبی بوده است از طایفه‌ی بنی اسد که به واسطه همین جنگ تاریخی شناخته می شود؛ نگر: معجم البلدان، ج ۱، ص ۴۰۸.

۵۵. نگر: البدایة و النهایة (ابن اثیر)، ج ۷، ص ۱۳۲؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۹.

کتاب باب کمال انطباق دارد؛ چه بر عرب که کمال تعصب برای لغت خود دارد و حفظ آن را اهم وظایف خود می‌داند و غلط در کلام را ولو یک فتحه یا ضمه باشد، اعظم عیوب می‌شمارد، البته هیچ کتابی اشد بر آنها از بیان نخواهد بود که صفحه‌ای از آن نیست که دارای انواع و اقسام اغلاط واضحه نباشد.

در کتاب محاضرات، منقول است که: شخصی از اعراب به حمام در آمد. شخصی عجمی را شنید که همی تسبیح می‌گوید و حرف «سین» را از مخرج «صاد» ادا می‌کند و «صبحان الله» می‌گوید. اعرابی صدایی داد و گفت: والله إن ضرطتی أفصح من تسبیحك؛ [یعنی] این صدای من از تسبیح تو، فصیح‌تر است.

این اعرابی که به مجرد شنیدن «صبحان الله» عوض «صبحان الله» - که به جز تبدیل مخرج حرفی به مخرج حرف دیگر نبود - کرد آن چه کرد و گفت آن چه گفت، پس اگر آیات عجیبی بیان را استماع می‌کرد، چه می‌کرد و چه می‌گفت؟

ملخص کلام آنکه اگر کسی خود اهل خبره باشد و اندک اطلاعی بر واضحات عربیت داشته باشد؛ و یا از اهل لسان باشد - ولو عامی باشد - و در ملفقات [بیان] نظر کند، به اول نظر خواهد فهمید که مقام اقل طلاب عجم و افراد عوام عرب، اجل از این کلام است و مناسب مقام هیچ کس، به جز یکی از عوام عجم نخواهد بود. اگر چه در این رساله جواییه، بنا بر اختصار است و نقد عمر، اعز از آن است که صرف این مطالب بیهوده شود. ولکن به جهت آنکه شاید بعض قراء کرام تا حال چیزی از آن آیات نشنیده باشند و برای تصدیق به آن چه گفته شد، در زحمت افتند؛ لهذا لازم شد دو سه عبارت از بابت نمونه مذکور دارم و چون خود بیان فعلاً موجود نبود و نقل از آن به توسط کتاب‌های مسلمانان موجب اطمینان معاندان نمی‌شد؛ لهذا از کتاب الایمان یکی از بایبان - که در مقام تحدی و احتجاج نقل نموده، و با کمال وقاحت بعد از نقل آن، ترجیح قائل آن را بر بزرگواری که قرآن بر او نازل شده، داده - نقل نمودم.

من کتاب الأسماء، الباب الثانی من الواحد السادس: «وتشهدن أن مثل ظهور القائم<sup>۵۶</sup> کمثل ظهور محمد ﷺ رسول الله من قبل کل فی أيام الله یفتنون».

اهالی ایران اگرچه فارسی‌زبانند و از لغت عرب اطلاعی ندارند لکن عراق عرب حد بلاد محروسه‌ی آنها است؛ این عبارات را بر کودکان اهالی آنجا عرضه کنند آنگاه ملاحظه کنند که چگونه باعث خنده‌ی آنها خواهد شد.

[و یا] عبارت دیگر «من یکن ما علی الأرض کلها حیئنذ علی مقعد بعد بعید» [را عرضه کند] و از اهل لسان و دانایان مبادی عربیت جو یا شود که معنی این عبارت چیست؟ و مبتدای آن کدام و خبر او کجا است؟ قطعاً سیبویه و استاد او خلیل، از اعراب این و اشباه او از کلمات این مرد عاجز خواهند بود و انصافاً این معجزه ایست که مختص به این مدعی است و هیچ پیغمبری این معجزه را دارا نبوده.

و از [دیگر موارد]، دعای شهر صیام [است] که به قول صاحب کتاب مرقوم، محض ازدیاد بصیرت تیمناً

۵۶. «فرمود»، نسخه بدل.

تحریر نموده: «و لك يمتنع الدليل إذ كينونيتك كما هي عليها كافورية محبة معرفة الجوهریات عن حد العرفان و إن ذاتيتك كما هي عليها سازجیة عدله مقطعة كل الجوهریات عن أحد البیان».

نمی‌دانم این کاتب از این عبارات، چه فهمید که بعد از نقل آن با کمال بی‌انصافی گفت: «حال انصاف بده قرآنی که شخص عرب چهل و پنج ساله‌ای که از خانواده‌ی بزرگان و فصحاء عرب بوده، هر روزی دو سه آیه، در مدت بیست و سه سال، این قدر نازل شده، آن را معجزه می‌شماریم و کلماتی که از صبی بیست و سه ساله روزی دو هزار بیت صادر شده در آن تأمل می‌نمایی زهی بی‌انصافیست»؛

الحال ملاحظه‌ی قدرت خداوند نما و بنگر چگونه از انسان، عقل و شعور را سلب می‌کند که این مهملات [را] - که مضحکه‌ی اطفال عرب و حیرت اهل ادب است - وحی از سماء فطرت می‌نامد و آن را معجزه می‌خواند و با مثل قرآن مجید مقایسه می‌کند و می‌گوید آن چه می‌گوید آن چه تأمل نمودم از کلمات عرب و عجم، کلامی که بتوان معارض این ملفقات قرار دهم، نیافتم به جز آن چه مرحوم شیخ شوشتی در بلده‌ی طیبه‌ی سامره، از روی مزاح می‌گفت:

شیرینی سر که از سجاف است بیچاره مگس منار باف است

اگرچه این مقایسه هم بی‌انصافی است؛ چه شعر این شیخ، مفردات او درست و کلمات او به هم مربوطند و فقط در معنی نداشتن مشترکند.

مخفی نماند که: با این همه اغلاط و الفاظ بی‌ربط این مرد، فقرات فصیح‌ی بلیغ‌ی ادعیه‌ی مأثور‌ی از خانواده‌ی عصمت را مأخوذ می‌دارد و آنها را از لباس محاسن سلخ، بلکه مسخ می‌کند و جزء وحی - که از سماء فطرت است به اعتقاد اتباع او - قرار می‌دهد؛ مثلاً در همین دعای شهر صیام می‌گوید: «لو لم تعف إلا عن المؤمنین فمن این یفر المسیئین؟ وإن لم تغفر إلا للطائعین فمن یهرب العاصین؟»

ملاحظه نما که فقرات شریفه‌ی صحیح‌ی فصیح‌ی دعای شهر رمضان مروی از اهل البیت علیهم‌السلام را به چه قسم غلط نموده و از فصاحت انداخته.

و همچنین در این دعا می‌گوید: «بذكرك المصون الذي إذا دعيت به على أبواب السماء انفتحت و اذا دعيت على مضائق الأرضين انفجرت و انابة الأرض سطحت و البحور جرت و السماء قامت و الأشجار ورقت و الجبال رفعت» بیچاره خواسته، تقلید دعای کثیر البرکات سمات را بنماید، خود را رسوای اهل علم نموده.

خداوند ترحم نمود<sup>۵۷</sup> که صاحب این وحی، مدتی در شیراز - به تصریح صاحب «نقطة الکاف»، صفحه‌ی... و غیر او - تحصیل نحو و صرف نموده بودند و این قسم تکلم نمودند و استخوان‌های پوسیده‌ی یعرب بن قحطان را در قبر به لرزه در آورند؛ و اگر نخوانده بودند آیا چه می‌گفتند؟ بلی این وحی از سماء فطرت ایشان دارای یکی از نکات بزرگ فصاحت است که مناسبت لفظ با معنا باشد چه معنی «من این یهرب» کمال مناسبت با لفظ «العاصین» دارد؛ و نسبت دادن جریان به بحور، و انفجار برای مضائق، از نمایشگاه حسن مقال و

۵۷. «این الفاظ و امثال آن در کتاب مسمی به صحیفه‌ی مخزون ایشان - علی المنقول - موجود است.»؛ منه.

تماشاگاه ارباب کمال است.

و اگر خوف ملالت ناظرین و تضييع وقت ثمين نبود، شواهد بسیاری از این قبیل مذکور می داشتیم. اجمالاً اکثر این وحی ها یا عبارتی است از آیات و ادعیهی مأثوره که آنها را سرقت کرده و از آنها لباس فصاحت، بلکه صحت را خلع نموده، بلکه خلع کرده؛ یا الفاظی است از معارف و فضائل که از اصحاب مرحوم شیخ احمد احسائی شنیده و معانی آن را نفهمیده؛

و بقیه وحی این مرد، مفرداتی است که به سمع هیچ عرب نرسیده و مشتقاتی است که قبائل عدنان و قحطان بدان تکلم نکرده مانند: «المقادر القدران ذی القدار ذی القدراء ذی الأقادر ذی القدار» و اشباه آن که وحی های سماء فطرت ایشان مملو است از این الفاظ؛ هر که زیاده بر این بخواهد رجوع به کتب و الواح ایشان نماید.

چنانچه دانستی ادعای این مرد، این مقام بلند [را]، از عجائب، و تصدیق جمعی از عوام او را اعجب؛ و از هر دو عجیب تر اظهار متابعت نمودن بعضی که فی الجمله اطلاعات علمیه دارند و از عربیت اندکی باخبرند مانند حاجی گلپایگانی - که سالها در مدارس علمیه، ساکن و با اهل علم معاشر [بود] - چگونه متابعت (یا اظهار متابعت) کسی را می کند که خود از او به صد درجه، اعلم و افضل است و کلام الهی و وحی آسمانی می خواند؛ الفاظی را که اگر می خواست بهتر از آن را به هزار مرتبه جعل می کرد؟! «والمراء يعجب لو لم يعرف السبب».

ولکن سبب این اظهار عقیده - بعد از تأمل - واضح است؛ چه ایشان و امثال ایشان چون بعد از مدتی، تحمل زحمت تحصیل، ملاحظه نمودند که مقام دیگران را نتوانستند در علوم اسلامی پیدا کنند و مرتبهی رفیعه را نزد مسلمین دارا شوند؛ لهذا حب شهرت و تحصیل ثروت آنها را باعث شد که نزد طایفه، مقامی را که تحصیل آن نزد مسلمانان مایوس شدند، پیدا نمایند و چون در عداد علماء اسلام محسوب نشدند، اعلم این عوام خوانده شدند و به مقصود خود رسیدند ﴿وَإِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ﴾<sup>۵۸</sup> لکن برای وصول به این مقصود، همان انتقال این دین و تبلیغ و مسافرت به مصر و آمریکا کافی بود که بهائیه مقدم نو رسیده خود را مبارک دانند و بذل نفس و نفیس برای او نموده از جان و مال مضایقه نکنند و لازم نبود این قدر از جادهی انصاف دور شوند و به حدی به خلاف وجدان خود تکلم کنند و بگویند: «از ابن العربی سی جزء تصدیق نمودند و از ابن العجمی چرا اضعاف آن را تصدیق نمی کنند؟!»

از خداوند تعالی نترسید؟ و از اهل علم حیا نکرد و از وجدان خود خجلت نکشید که از وجود مبارک حضرت سید مخلوقات و اشرف ممکنات به این خفت تعبیر نمود و او را مقابل ابن العجمی گذاشت؟! آنگاه فکر این را نکرد که عقلا و دانشمندان و اهل لسان، مقایسهی مابین این دو کرده، آنگاه بر قلت عقل او می خندند و کلام نازل بر آن حضرت را شنیده، ایمان آنها زیاده شده ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا

۵۸. سورهی مبارکهی انبیاء، آیهی ۱۱۱.

تَلِيثٌ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ<sup>۵۹</sup> و یقین خواهند نمود که فوق طاقت بشر و کلام حضرت داور است؛ و کلام مقتدای این مرد را شنیده، خواهند دانست که به جز کلام عامی جاهل قلیل العقل نخواهد بود.

بلی ابن العربی کتابی آورد که فصحای عرب، اعتراف به عجز از اتیان به مثل سوره‌ای از آن نمودند و چنان بود که در خود آن کتاب وصف آن را فرموده: ﴿اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي تَفْشَعِرُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَحْسَبُونَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ﴾<sup>۶۰</sup>.

ابن العجمی الفاضلی به هم بافت که مضحکه‌ی اطفال عرب است که نمونه‌ی آن را شنیدی. ابن العربی - ارواح العالمین له الفداء -<sup>۶۱</sup> کتابی آورد که به خودی خود دلیل بود بر این که کلام خداوند است و به هیچ معجزه‌ی دیگری احتیاج نداشت؛ با آن که معجزات بسیار داشت. و ابن العجمی کتابی آورد که با صد خرق عادت - بر فرض - نمی‌توان او را به ذات احدیت منسوب داشت، و به صد من سرشوم [و چسب] نتوان به وحی وصل نمود و به خودی خود دلیل است بر این که کلام عجمی عامی جاهل است.

این مطلب هم مخفی نماند که جناب بهاء و خلیفه‌ی ایشان - علی المنقول - سعی بسیار در جمع نسخ «بیان» و شیوع نیافتن آن نمودند، ولی افسوس که زحمت ایشان هم - مثل زحمتی که در باب کتاب «نقطه الکاف» کشیدند - به هدر رفت؛ چه بیان علی المنقول - چه عربی آن و چه فارسی - در بلاد اروپا طبع شده، و نسخ آن در تمام عالم منتشر گشته، و نسخ خطی آن هم در عراق و ایران بسیار است. و گویا این کوشش بی‌فایده برای آن است که بی‌سوادى نقطه‌ی اولی مستور بماند و مضحکه‌ی خواص نگردد.

و اگر سبب این است پس خوب بود که وحی‌های نازل بر خود را هم مخفی می‌کردند نه آن که طبع نموده، منتشر دارند چه کهنتر هم کم‌تر نبود نیست. این «مظهر امر» کم از «نقطه‌ی اولی» نیستند. عبارات «اشراقات» و «ایقان» کمال موافقت با «بیان» دارد، اگر تأمل نمایی در فرمایشات ایشان مانند: «یا حیدر قبل علی انا نذکر من سمی بآقا بابا إن شاء الله مؤید می‌شود».

[و یا] «و نذکر من سمی بملا میرزا والذی آمنوا بالله یا مشهدی حسن نذکرک من أجبني و فاز بخدمتی». و به همین نسج ماشاء الله تا چشم کار می‌کند [کلماتی مانند] «عبدالوهاب» و «سمندر» و «ملاعلی اکبر» [و] «یابن دوست محمد» و «خداداد» و «ارض طاء و صاد» است.

و فن دیگر از فصاحت بر فنون «نقطه‌ی اولی» زیاده نموده خیلی اوقات وحی ملمع از سماء فطرت بر

۵۹. سوره‌ی مبارکه‌ی انفال، آیه‌ی ۲.

۶۰. سوره‌ی مبارکه‌ی زمر، آیه‌ی ۲۳.

۶۱. «أرواح العالمین فداء»؛ نسخه بدل.

ایشان نازل شده، عربی را با فارسی مخلوط نموده می‌گوید: «مظلوم در بیتی که جدار آن به مثابه‌ی قرطاس الأمل مقطوع إلا من الله لو يشاء يجعل القرطاس حديداً أغلظ من الجبل والحديد رقيقاً أرق من جفن العالمين».

افسوس که عبدالحمید و ابن العمید<sup>۶۲</sup> حیات ندارند که از این فصاحت، لذت ببرند و خجالت کشیده اسم کتابت را بر زبان جاری نکنند؛

و ای دریغ که شیخ عبدالقاهر و سکاکی<sup>۶۳</sup> و سایر علمای بلاغت، استعاره و تشبیه به «قرطاس الأمل» و «حیدر أغلظ من الجبل» را ندیده‌اند تا بر ابواب تشبیه و استعاره، ابواب دیگر بیفزایند و از «أرق من جفن العالمين» چشم عبرت بر ندارند.

اجمالاً «وافق شن طبقه»<sup>۶۴</sup> و این خلیفه، بسیار مناسب آن شارع<sup>۶۵</sup> است. و ابدأ محل شک نیست که وحی بر هر دو از یک مصدر است و سماء فطرت هر دو شبیه به یکدیگر.

## اعتذار

من خود اعتراف دارم که در این مقام کلام به طول انجامید و از اختصار که مبنای رساله بر آن است خارج شده و فی الجمله از حد نزاکت بیرون رفته و لکن چون بزرگ‌ترین دلیل این طایفه این آیات [است] و حال این آیات این، واستدلال رؤسای آنها - چنانچه گذشت - منحصر به آن و برای افهام عامه‌ی مردم که به لغت مبارکه‌ی عربیت و مبادی علمیه آشنائی ندارند چاره‌ای از توضیح نبود و برای بیان حال این عبارات و قابل نبودن برای این که کلام خداوند باشد چاره‌ای از استعمال الفاظی مثل «عامی» و «جاهل» نبود و کسانی که مأنوس به مناظرات علماء در مسائل خلافیه می‌باشند، می‌دانند که این قبیل تعبیرات و زیاده بر آن متعارف و چاره‌ای در بیان حقایق از آن نیست.

۶۲. «دو نفر از کتاب معروف عرب می‌باشند»؛ منه.

۶۳. «دو نفر از علوم معانی و بیان و بدیع می‌باشند»؛ منه.

۶۴. «مثل عربی است که آورده می‌شود از برای موافقت دو نفر با هم؛ (شَنّ) اسم مردی است و (طبقه) اسم زنی است، و قصه‌ای دارد که معروف است»، منه رحمه الله؛ برای توفیق بیشتر نگر به: ترتیب اصلاح المنطق، ص ۲۱۷ و صحاح جوهری، ج ۴ ف ص ۱۱۵۱، ماده‌ی «طبق» و النهایه ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۱۳ - ۱۱۵، ماده‌ی «طبق».

۶۵. منظور از خلیفه در این جا «عبدالبهاء» و مراد از شارع، «باب» می‌باشد.

## دلیل تقریر

و اگر در جواب سؤال ما به دلیل تقریر تمسک جویند و گویند: اگر این شارع کاذب بود و این کلام افتراء بر حضرت احدیت باشد بر خداوند لازم بود که او را ردع نماید و او را هلاک کند؛ بلکه به قول صاحب «نقطة الکاف» او را ساعتی مهلت ندهد.

گوییم: این مطلب، تحکم صرف و ایجاب چیزی است بر خداوند که نه عقل به آن حکم می کند و نه نقل. و آن چه مقتضای لطف خداوند است، آن است که دین خود را به توسط پیغمبری به مردم بشناسد و حجتی به آن پیغمبر بدهد که عقول سلیمه، صدق او را به آن حجت بفهمند و محق را از مبطل، و دین حق را از باطل تمیز دهد؛ نه آن که لازم باشد که دروغ گو را هلاک سازد.<sup>۶۶</sup>

و بر فرض صحت این دلیل، مطالبه‌ی جواب سؤال خود را از این طایفه نموده گوییم: این دلیل بعینه در حق مدعیان کاذب جاری است؛ پس چرا آنها را تصدیق نکردند و فقط به جنابان باب و بهاء گرویدند چه اگر هلاک فوری کاذب را لازم دانند و امهال او را - ولو یک ساعت - جایز نشمرند چنانچه صاحب «نقطة الکاف» گفت، پس بسی واضح است که مدعیان کاذب سال‌های بسیار زنده و سالم بودند و با کمال جدیت در ترویج شریعت خود کوشش می نمودند و اتباع آنها اضعاف این دو نفر بودند و نفوذ آنها بیشتر تا این که بعد از مدتی «اسود عنسی» در یمن و «مسيلمه» در یمامه کشته شدند چنانچه «باب» در تبریز مقتول گشت.

و اگر واجب بودن به طریق فور لازم نباشد و امهال تا مدتی جایز باشد پس اولاً باید آن مدت را معین نمایند و بعد از آن دلیل آن تعیین را معلوم دارند و هم چنین است کلام در شرایع باطله و هیچ دلیل عقلی یا نقلی نیست بر این که بر خداوند لازم باشد که شرایع باطله را به اراده‌ی تکوینی‌ی معدوم سازد؛ بلکه آن چه مقتضای لطف خداوند تعالی بر بندگان آن است که راه حق و راه راست به سوی خود را - تا مکلفی در عالم هست - باقی بدارد و اقامه‌ی حجت بر صحت آن دین و فساد سایر ادیان به لسان عقل یا السنه‌ی مبارکه‌ی حجج خود بفرماید و حجت بر مردم تمام شود ﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِّئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾<sup>۶۷</sup> و اگر کسی هلاک شود تقصیر خود او باشد ﴿إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَى وَالرَّكْبُ

۶۶. «نماید»؛ نسخه بدل.

۶۷. سوره‌ی مبارکه‌ی نساء، آیه‌ی ۱۶۵.

أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لِاخْتِلَافِ فِي الْمِيْعَادِ وَلَكِنْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَا مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ<sup>٦٨</sup> و الا همیشه ادیان باطله در میان مردم بوده و هیچ زمانی بعد از حضرت آدم - علیه و [علی] المعصومین من ولده السلام - نشد که همه‌ی بنی آدم متدین به دین حق بوده باشند و به جز دین حق، دینی دیگر شایع نباشد؛ و عجب است از أعلم العوام گلیایگانی<sup>٦٩</sup> که ملتفت این مطلب شده و معتذر می‌شود، با این که اصول شرایع برهمنیه و بودائیه و زردشتیه<sup>٧٠</sup> از جانب خداوند تشریح شده و عواید و بدع فاسده به سبب طول زمان در این شرایع داخل گشته. و نمی‌فهمد (یا آن که فهمیده و خلاف عقیده‌ی خود می‌گوید) که دین خداوند از آدم تا خاتم مبنی بر توحید و ضدیت با بت پرستی است؛ بلکه عمده‌ی غرض از بعثت انبیا و سعی آنها، در بر انداختن اساس بت پرستی و بنای بنیان محکم توحید [بوده است]؛ پس چگونه این مرد، ادیانی که اصلاً و فرعاً هیچ شباهتی به ادیان الهیه ندارند، از آنها می‌شمارد و اگر به این اندازه برای لازم نبودن ردع، اکتفا می‌کند پس ردع جناب باب هم لازم نیست چه ظاهر است که شریعت او بنیان سست کجی است که بر اساس محکم راست مذهب تشیع گذاشته شده [و] همان ظهور و قیام قائم و رجعت است که اساس ادعای خود قرار داد و همان الفاظی است که از اصحاب مرحوم شیخ [احمد] احسائی شنیده مانند مقامات اربع - که یکی از آنها «ابواب» است - [و] مراد آنها را نفهمیده، یا فهمیده قدم بالاتر گذاشته و هم چنین «بیان» او، چه دانستی که از آیات قرآن و ادعیه‌ی اهل بیت، تلفیقات بی‌ربطی به اندازه‌ی عقل و سواد خود نموده و آن را وحی سماوی نامیده و احکام اسلام را تغییرات زشت داده، مثل: تغییر عدد ایام و ماه و روزه و غیر ذلک.

عجیب است که طلیحه، اعقل از آن بود و افصح؛ سجده را ساقط نمود و از جمله‌ی وحی او این بود: «إن الله لا یصنع بتغفیر و جوهکم و قبح إِدبارکم شیئا فأذکرو الله قیاما فإن الرغوة فوق الصریح»؛ چون دانست که سجده بر عرب خیلی سخت است و طباع آنها از آن اباء دارد چنانچه مکرر خدمت صاحب شریعت مطهره ﷺ عرض کردند نماز می‌کنیم بدون سجده؛ لهذا سجده را از آنها برداشت و به قیام تنها اکتفا نمود و به این عبارت صحیحیه‌ی لطیفه که ظاهراً جنابان باب و بهاء نمی‌فهمند تا چه رسد به این که حسن او را ادراک کنند؛ و تا چه رسد به این که مثل او را بیاورند. و لکن جناب بهاء - در صفحه‌ی ٥ کتاب اقدس - گفتند: «قد أذن الله لكم السجود علی کل شیء طاهر و رفعنا عنه حکم الحد فی الكتاب»<sup>٧١</sup>؛ و حال آنکه قبل از او، باب در بیان گفته بود: «ثم السابع من بعد العشر ما یخرج من الحيوان فلا تحذرن إلا و أنتم تحبون أن تلتفون».

جناب بهاء سجده بر هر چیز پاکی را جایز نمود و جناب باب هرچه از حیوان خارج شود [را] پاک

٦٨. سوره‌ی مبارکه‌ی انفال، آیه‌ی ٤٢.

٦٩. منظور میرزا ابو الفضل گلیایگانی است.

٧٠. در نسخه «برهمنیه» و «بودیه» و «زردشتیه» بود.

٧١. «علی الظاهر مراد ایشان به حکم حدّ در کتاب، قول باب است در بیان: قل إنّما الثامن: فلا تسجدنّ إلا علی البلور فیها ذرات الطین الأول و الآخر». منه.

دانست.

و حاصل این دو وحی نازل بر این دو شخص، جواز سجده بر پلیدی خوگ و سگ است.  
و حاصل مطلب آن که فاضل این عوام<sup>۷۲</sup> اگر ردع را از هر دین باطلی لازم داند - ولو آن که از دین حقی مأخوذ باشد - پس باقی بودن ادیان بت پرستی، دلیل واجب نبودن ردع و بطلان دلیل تقریر است. و اگر لازم نداند ردع را مگر در دینی که ابدأً از هیچ حقی مأخوذ نباشد پس عدم ردع باب - بر فرض - دلیل حق بودن او نخواهد بود چه دین باب و لو فرسنگ‌ها از دین اسلام دور است لکن از دین.

بدان که: این دلیل «تقریر» عمده‌ی مستند بایه است و صاحب فرائد - با آن که در چند موضع، تصریح به انحصار دلیل، در نفس مدعی مظهریت و آیات نموده - فارق بین حق و باطل را منحصر در همین دانسته و از تناقض صریح اندیشه نکرده و جز این هم تناقضات بسیار دیگر هم در کلمات او هست که شرح آن موجب تطویل و خروج از موضوع رساله است و صاحب کتاب «احقاق الحق» مفصلاً بیان آن را با سایر مفاسد کلمات او را نموده و این فقیر اگرچه مصنف آن را نمی‌شناسم و اسم او را نمی‌دانم لکن قدر او را می‌دانم و انصافاً زحمات این فاضل دانشمند سزاوار هر گونه تمجید و تحسین است.

اگرچه غرض ما فقط الزام بایه بود به عدم فرق ما بین ادعای باب و سایر دروغ‌گویان و لکن چون این دلیل اصل تمام خرافات آنها است، لازم دانستم فساد مستند او را ظاهر سازم و در ضمن آن، مقدار علم و سواد حاملین لوای این شریعت، معلوم شود؛

در سوره‌ی مبارکه‌ی «الحاقه» می‌فرماید: ﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ \* لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ \* ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ<sup>۷۳</sup>﴾ ترجمه‌ی آیه‌ی شریفه قریب بدین مضمون است که: «اگر این پیغمبر، یعنی حضرت خاتم الانبیاء ﷺ اگر بر ما افترا بزند بعض گفتارها را، هر آینه او را به دست راست گرفته و رگ و تین او را قطع خواهیم نمود».

این طایفه از بی‌فهمی، چنین از آن فهمیده‌اند که مراد آن است که هر که ادعای شاریت نماید و آیاتی دروغ به خداوند نسبت دهد، خداوند تعالی او را از یمین گرفته، قطع و تین او را خواهد نمود و هر ادعایی که غیر از آن باشد مشمول آیه نخواهد بود و حال آن که با اندک تأملی ظاهر است که این حکم، در حق خصوص پیغمبر است. و مراد، افترا بستن به خداوند است در آن چه نقل از او می‌فرماید و غرض بیان آن است که پیغمبر هر چه از خداوند خبر دهد، صدق است؛ و اگر با وصف پیغمبری، دروغ بر خدا بگوید او را هلاک خواهد ساخت نه این که هر که پیغمبر نباشد و دعوی او را نماید، او را هلاک خواهد ساخت.

به عبارت دیگر پیغمبر خدا اگر دروغ بگوید، خداوند او را هلاک می‌کند، نه آن که هر که به دروغ بگوید من پیغمبرم. و این به جهت بیان شرف منصب نبوت و اطمینان پیدا نمودن مسلمین است به هر چه پیغمبر

۷۲. منظور، میرزا ابو الفضل گلپایگانی است.

۷۳. سوره‌ی مبارکه‌ی الحاقه، آیات ۴۴ - ۴۶.

بفرماید.

و توضیح آن که پیغمبر هرگز دروغ نخواهد گفت و خداوند نخواهد گذاشت که او دروغ بگوید چنانچه گوئی: «هر که مال مردم را به سرقت ببرد یا متعرض اعراض آنها شود، خود داند لکن اگر پسر من، دست به مال کسی دراز کند؛ یا نگاه به نامحرم کند، دست او را خواهم برید و چشم او را خواهم کند.» یا پادشاهی گوید: «وزیر من نباید دروغ گو باشد. اگر روزی دروغی گفت او را خواهم کشت.» و تأکید این معنا در مواضع دیگر قرآن شده، چنانچه می فرماید: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾<sup>۷۴</sup>.

و نظیر همین تهدید در سوره‌ی اسری واقع است که می فرماید: ﴿وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أُوحِيَٰنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِي عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا لَا تَأْخُذُوكَ خَلِيلًا \* كَوْلَا أَنْ تَبْتَئَكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا \* إِذَا لَا دُفْقَانِكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا﴾<sup>۷۵</sup>. خداوند تعالی به مجرد این که اگر رکون<sup>۷۶</sup> قلیلی می فرمود به سوی آنها و از وحی الهی مفتون می شد و غیر آن را به خداوند نسبت می داد، هر آینه او را به ضعف حیات و ضعف ممات [مبتلا می نمود] یعنی عذاب دنیا و آخرت، - به قول مفسرین - به او می چشاند. و بی شک، این اهتمام در حق غیر انبیاء و اولیاء نیست که به مجرد رکون کمی، در دنیا و آخرت معاقب شوند و إلا در عالم کسی نباید باقی ماند الا معدودی؛ چه عالم از بدو خلقت تا حال مملو است از افتراهای بر خداوند، چه در اصول و چه در فروع.

و لازم این ادعا، این بود که تمام کسانی که به غیر دین حق متدین هستند، هلاک شوند. و هم چنین [است] کسی از اهل حق که یک فتوای ناحق از او صادر شود. به هر حال این طایفه امر را معکوس نموده، افتراء را مخصوص به ادعای شاریت و نزول آیات دانستند و حال آن که آیه‌ی شریفه شامل هر افترائیست و امری که مخصوص پیغمبر بود در حق سایر مخلوق جاری نمودند، ﴿ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدَى﴾<sup>۷۷</sup>. لزوم توضیح این مطلب حتی برای عوام، سبب طول کلام شد به تکرار و ذکر مثال‌های عامی فهم؛ البته اهل علم قبول این عذر خواهند فرمود و معذورم خواهند دانست.

### تأویل اخبار ضعیفه

و اگر گویند: «خصوصیت این ظهور، منطبق شدن بعضی اخبار است بر جناب باب و منطبق نبودن آنها

۷۴. سوره‌ی مبارکه‌ی نجم، آیات ۳ - ۴.

۷۵. سوره‌ی مبارکه‌ی اسری، آیات ۷۳ - ۷۵.

۷۶. «رکون: میل کردن به سوی کسی»؛ لغت‌نامه دهخدا.

۷۷. سوره‌ی مبارکه‌ی نجم، آیه‌ی ۳۰.

[است] بر سایر مدعیان کذاب».

در جواب گوئیم: «اولاً خصوص بهائیه، مابین سایر مذاهب و ادیان، حق استدلال نمودن به دلیل نقلی - و لو صریح آیهی قرآن و متواتر اخبار قطعی الصدور از معصوم باشد - ندارند، تا چه رسد به تأویل اخبار ضعیفه، بلکه مجعوله».

توضیح این ادعا آن که فیلسوف این طایفه، بلکه مؤسس مذهب آنها در کتاب فرائد اولاً در عداد<sup>۷۸</sup> سوفسطائیه و شبیطیین<sup>۷۹</sup> درآمده و انکار حجیت محسوسات را در مظاهر امر الله نموده و گفته [در] صفحه‌ی (۷۲): «چون خطای حس ظاهری در بعض موارد مسلم شد، حجیت آن نزد اهل علم ساقط گردد».

و من بعد انکار ادله‌ی عقلیه را - برغم انف تمام عقلای عالم و اهل تمام علوم و به روشنی چشم دیوانگان - نموده و گفته: «ادله‌ی عقلیه و قیاسات منطقیه، اختلال و عدم کفایت آن اظهر است از میزان حس، خصوصاً در معرفت مظاهر امر الله».

و من بعد سید باب، استدلال به ادله‌ی نقلیه نموده و گفته: «میزان ثالث که عبارت از ادله‌ی نقلیه است و مفاهیم خطائیه، اختلالش از سایر موازین اوضح است و افتضاحش بیشتر».

اولاً: شما را به شرف علم سوگند یاد می‌کنم که طریقه‌ی من در مناظرات علمیه، تعصب و عناد نیست و غلبه‌ی بر خصم را با الفاظ زشت و عبارات رکیکه، خوش ندارم؛ آنگاه از تمام عقلای عالم و علمای تمام ملل و ادیان جو یا شده و سؤال می‌کنم که با این شخص که به محسوسات اعتماد ندارد، تا چه رسد به عقل و نقل، چه باید گفت؟ و به چه حجتی باید با او مناظره کرد؟ آیا چنین کسی قابل خطاب کلمات او قابل جواب است؟!

آیا منکر محسوسات که مرتبه ادراک او پست‌تر از حیوانات است، چاره‌ای دارد جز این که انسان میخی آهنین در آتش سرخ نموده و در چشم او فرو برد و هرچه فریاد زند به او بگوید: این میخ نیست، بلکه این سرمه‌ی اثم است و این الم تو لذت [است]؛ یا آن که این چشم تو نیست، بلکه سوراخ دیوار است؟!

و آیا کسی که میزان ادله‌ی عقلیه را مختل داند، عقلای عالم راضی می‌شوند که او را در عداد [افراد] خوب محسوب دارند؟! و آیا مناظره‌ی او را برای غیر مجانبین تجویز می‌کنند؟ و محلی را غیر از بیمارستان، مناسب او می‌دانند؟!

بلی چه کند بیچاره که می‌خواهد شخص جاهل فاقد هر علم و کمالی را در مرتبه‌ی حضرت محمد بن عبد الله ﷺ، بلکه بالاتر در آورد و کلمات مغلوپه‌ی غیرمربوطه‌ی او را وحی سماوی خواند و مثل قرآن کریم داند، جز این که انکار حس و عقل و نقل را اولاً بنماید تا آن که بتواند در همین کتاب بگوید: «ما جز نفس مظهر امر الله و کتاب او را دلیل و حجت ندانیم و جز تمسک به این حبل ممدود چیزی را موجب نیک بختی و سعادت نشماریم».

۷۸. «عداد: شمار، شماره»؛ فرهنگ معین.

۷۹. «شبیطقی، کلمه‌ی معرب از لغت فرانسه است؛ یعنی ارتیابین و شکاکین»؛ منه.

نمی‌دانم اگر حس خطا نماید، پس وجود این مظهر و این کتاب هم شاید خطا باشد؛ نه مظهري آمده و نه کتابی آورده.

پس اولاً اثبات این مظهر و این کتاب را به غیر حس بنمایند. آن گاه با شیخ الإسلام (تفیس، تفلیس، مشاوره) مناظره در حقیقت آن کنند.

اینک طرف کلام [را] عوام این طایفه قرار داده، گوئیم: البته به جهت نفهمیدن معنی و خصوصیات کلام نمی‌توانید بفهمید فرق ما بین فرمایش خداوند تعالی را ﴿إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ﴾ \* إِنَّهُ هُوَ يُبْدِي وَيُعِيدُ \* وَهُوَ الْعَفْوَ الْوَدُودُ \* ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ \* فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ<sup>۸۰</sup>. و مابین قول باب [که می‌گوید]: «من یکن علی الأرض کلها حینئذ علی مقعد بعد بعید» لکن عبارت اعلم این طایفه که به فارسی است، در آن تأمل نمائید که چگونه انکار حجیت محسوسات می‌نماید و انسان را در مدارج علم و معرفت به قهقهه‌ری بر می‌گرداند تا آن که از حیوانات هم پست‌تر می‌رود؛ چه حیوان اگر به چشم خود علف و آب را [دید] یقین می‌کند که علف و آب است و فوراً رفته و رفع گرسنگی و تشنگی می‌کند. و مقتدای این قوم به قدر این حیوان درک نمی‌کند و می‌گوید: شاید گلخن باشد نه چمن، و [شاید] سراب باشد و نه آب. آنگاه به عقل خود رجوع کن و ببین از چه دینی دست برداشته‌ای و چه دینی را اختیار کرده و متابعت بزرگان علوم عقلیه و نقلیه را بدل نموده [و] به متابعت کسانی [درآمده‌ای] که در عداد دیوانگان باید محسوب شوند چون حجیت عقل را منکرند و به انکار اصابعی حسیات، از حیوان پست‌ترند.

---

۸۰. سوره‌ی مبارکه‌ی بروج، آیات ۱۲ - ۱۶.

## سخنی با فرنگی مآبان

الحال که سخن بدین جا کشید و عنان قلم از تعجب های متعدده، از دست ربود [ه شد]، اشاره به مطلب عجیب دیگر بنمائیم. شنیده می شود که جمعی از «تجدد خواهان»، یا به اصطلاح این زمان «فرنگی مآبان» - که به حقایق ثابتی در شریعت مبارکه ی اسلامی، بلکه شرایع الهیه اعتقاد ندارند و وجود ملائکه و شیاطین را از خرافات و اوهام می شمارند، و مکرر به زبان ورد «ما متمدن و متنوریم و به غیر محسوسات اعتقاد نداریم»، جاری می دارند - متابعت این قوم منکر محسوسات را می کنند و به موهومات و خرافاتی که وحشیان آفریقا و ساکنین استرالیا<sup>۸۱</sup> و زلاند جدید<sup>۸۲</sup>، می خندند، اذعان می دارند. قیامت که متفق علیه تمام ادیان است [را] انکار دارند و به رجعت که از مختصات مذهب تشیع است، اقرار. به شخص خاتم الأنبیاء ایمان نمی آورند و لکن به «ملا محمدعلی بارفروشی [معروف به حضرت قدوس] ایمان آورده [و می گویند: او] پیغمبر است و رجوع کرده. زرین خانم [معروف به قره العین، یا طاهره] معلومه النسب، بعد از مدتی شوهرداری، فاطمه ی زهرا می شود.

ملا حسین بشرویه، حضرت امام حسین مظلوم می شود، به نص حضرت قدوس؛ الی غیر ذلک از ظهورات. و جمیعا را تصدیق می کنند و حال آن که به اصل قبل از رجعت اعتقاد ندارند. به نصوص محکمه ی آیات قرآن اعتنا ندارند و به خبری که در جلد غیبت بحار الأنوار مذکور باشد استدلال می کنند. به هر حال عقاید این طایفه، مجموعه ی خرافات و اوهام است که در میثولوجیای یونان و سایر بت پرستان نظیر آن یافت نمی شود و لیکن یا للعجب، جمعی از اهل این زمان پیروی آن را نموده و خود را متنور، و این زمان فاسد را، زمان علم و نور می خوانند؟!

جواب دوم چنانچه در کتب حدیث، اخباری یافت می شود که به خیال این طایفه می توان تأویل نمود و مطابق نمود با جناب باب؛ هم [چنین] اخبار بسیاری می توان پیدا نمود که ممکن باشد آنها را تأویل نمود در حق سایر مدعیان دروغ گو. مطابق نمود با ظهورات آنها.

و اگر خوف آن نبود که نقل آن اخبار، موجب فتنه شود و آتش های دیگری افروخته گردد، هر آینه شمه ای از آنها را نقل نموده با تأویلاتی که هر منصفی تصدیق کند که اگر به تأویل دو یا سه خیر ضعیف بشود،

۸۱ در نسخه «اوسترالیا» بود.

۸۲ در نسخه «زیلاند جدید» بود.

شخصی جاهل<sup>۸۳</sup>، «نقطه‌ی اولی» و «رب اعلی» گردد، سایر مدعیان باید «باب الأبواب» و «رب الأرباب» باشند.

فتح این باب اگرچه بسیار نافع بود<sup>۸۴</sup> و لکن به جهت مذکور- چون صلاح نبود- از آن اغماض کرده گوییم: با این که اخباری که بدان تمسک نموده‌اند، اخباری است که دارای شرایط حجیت - که نزد اهل علم مقرر است - نیست و ایضا تأویل حجیت نمی‌شود بلکه باید خبر صریح یا ظاهر باشد و شرح این مطلب را در خاتمه‌ی جواب مرقوم خواهم داشت، ممکن است تطبیق آنها را بر غیر باب و فعلا از باب نمونه دو یا سه روایت که نزد این طایفه اهم و اظهر روایات است، مذکور داشته و در خاتمه، جواب کلی - که این باب استدلال را بر بایه مسدود کند - خواهم نگاشت و اشاره به بعض دیگر خواهم نمود. إن شاء الله تعالی.

---

۸۳ در نسخه «شخصی جاهلی» بود.

۸۴ «است» نسخه بدل.

## خبر «إن صلحت امتی...»

### اشاره

«إن صلحت امتی فلها یوم و إن فسدت فلها نصف یوم» حاج میرزا ابوالفضل [گلپایگانی] از شعرانی نقل نموده که او نقل از شیخ تقی‌الدین بن ابی المنصور کرده که گفته است: «هذه الآيات تقع فی المائة الأخيرة التي وعد رسول الله ﷺ امته بقوله إن صلحت امتی...»؛ حاج مزبور و هم کیشان ایشان این خبر را وحی منزل، و قول تقی‌الدین را کلام نبی مرسل دانسته و به منزله‌ی برهان ناطقی او را فرض کرده و گفته‌اند: آن‌چه ملخص آن است که «پیغمبر ﷺ فرموده: اگر امت من صالح و نیکوکار باشند، یک روز را مالک شوند و الا اگر فاسد و بدکردار باشند نصف روز. و هر سالی نزد پروردگار، هزار سال است از شماره‌ی شما». و به فهم خود چنین فهمیده که مراد انقضای شریعت اسلام است پس از هزار سال. و مبدأ سال را، از سال وفات حضرت امام عسکری علی‌آبانه و ولده السلام گرفته تا منطبق شود با سال ۱۲۶۰ که به گفته‌ی او سال ظهور باب است.

و در فرائد می‌گوید که روایت إن صلحت امتی را، مجلسی در غیبت بحار نقل نموده.

این فقیر، اول فرض صحت این خبر و تسلیم این که معنای این، همین است که توهم نموده‌اند می‌نمایم و به ترتیب رساله اولاً بیان می‌کنم که به این خبر، جناب باب مابین سایر مدعیان کاذب، متعین نمی‌شوند؛ چه بر غیر ایشان هم منطبق می‌شود، بلکه بعضی از آنها اولی و احق می‌باشند به این حدیث مجهول، بلکه مجعول. آنگاه حال سند این خبر و معنائی که برای آن کرده‌اند [را] بیان خواهیم نمود، ان شاء الله.

## بیان و نقد خبر «إن صلحت امتی...»

### وعده‌ی اول، پانصد سال

به موجب این بیان، مدت هزار سال، وعده‌ی این امت است اگر نیکوکار باشند؛ و اگر نباشند نصف آن وعده‌ی آنها است. پس باید اول اثبات صلاح این امت را بنمایند، آن گاه استدلال کنند؛ بلکه بگوئیم این امت، نیکوکار نبودند، پس باید وعده‌ی آنها نصف باشد و بدکرداری این امت از شدت وضوح محتاج بیان نیست؛ و چگونه نیکوکار باشند امتی که قبل از این که جسد مقدس [و] مطهر پیغمبر خود را دفن نمایند، در سقیفه اجتماع نمودند و خلافت را از پسر عم و وصی او گردانیدند. و فدک را از بضعه‌ی مطهره‌ی او غصب کردند. و دو ریحانه‌ی او را به زهر و شمشیر شهید نمودند. و اهل بیت او را اسیر نموده از شهر به شهر بردند و هکذا الی آخر

آنچه طغات<sup>۸۵</sup> بنی امیه و بنی العباس با ذریه‌ی طاهره نمودند و بدکرداری آنها نه بس با اولاد او بود، بلکه قرآن را هدف تیر کردند و شعائر دین را تغییر داده بدعت‌ها گذاشتند. کلمه‌ی واحده‌ی اسلام را به هفتاد و اندی منقسم کردند و کردند آن‌چه کردند که اگر صد یک آن را کسی بنگارد، کتابی بزرگ خواهد شد.

پس بنابراین، بر ظهور باب منطبق نخواهد شد و لازم است یکی از مدعیان [را] که قریب به قرن خامس بوده‌اند، اختیار نمایند و آنکه از آنها را فعلاً به نظر دارم. و عصر او قریب به همان قرن است. و صاحب شرع جدید است ابوبکر طخامی [است] که در شرع او شراب به حدی اهمیت داشت که واجب بوده مرده را با شراب بشویند تا چه رسد به آشامیدن زندگان. و ملاحظه و شهوت‌رانی با پسران، اعظم شعائر این دین محسوب بود. و در این باب حدودی مقرر بود که قلم از نگارش آن شرم دارد؛

و مؤید این ظهور و این که دین مقدس اسلام، زیاده بر این مدت نخواهد ماند، استخراج خواجه‌ی سغدی بود این مطلب را از احکام نجوم؛ چه خواجه‌ی مرقوم، با دیانت اسلام - علی المنقول - عداوت بسیار داشت. و از احکام نجوم - به زعم فاسد خود - انقضای آن را با این ظهور تطبیق نمود - اگرچه به کوری چشم او و سایرین، این دین مقدس باقی ماند و تا آخر دنیا هم باقی خواهد ماند - و اگر کسی تتبع کتب تواریخ را نماید، در آن قرن ظهورات دیگر هم خواهد یافت که از ظهور جناب «نقطه» یا «ذکر» یا «باب»، اکمل و افضل باشد.

### وعده‌ی دوم، هزار سال

الحال فرض کنیم که این امت استحقاق وعده‌ی دوم و مدت هزار سال را داشته باشند، لکن بر زمان ظهور باب منطبق نخواهد شد و اولی به این وعده، استاد خسرو نقطوی است که حدود [سال] هزار از هجرت، ادعای نقطه بودن نمود. و شرع تناسخ و الحاد را رونق داده و نفوذ او به بلاد هند رسید؛ چنانچه سابقاً اجمالی از این قصه مذکور شد و ظهور باب بعد از هزار سال است به دویست و پنجاه سال و آنچه را [آنان] ابتدا، قرار داده و از فوت حضرت عسکری محسوب داشته‌اند از عجایب است که محملی جز عامیت یا عصیبت ندارد چه تاریخ به فوت آن حضرت یا وقوع غیبت، در هیچ وقتی و هیچ عصری متعارف نبوده و بر فرض اگر چنین تاریخی وجود داشته باشد با این حدیث ابدلاً مناسبت ندارد چه آن حضرت مدت جمیع امت خود را مذکور داشته، مسلمانانی که از زمان بعثت تا وقوع غیبت بوده‌اند، قطعاً از امت آن حضرت می‌باشند پس مناسب آن که مبدء تاریخ از زمان بعثت باشد که اول ظهور امت آن بزرگوار است و این تاریخ همان است که این شخص، مبدء تاریخ<sup>۸۶</sup> مذکوره‌ی در خبر ابی‌لبید مخزومی را بر آن قرار داده و با تکلفات بسیار و غلط‌های واضح - به خیال فاسد خود - آن را منطبق بر ظهور نقطه‌ی اولی کرده؛ و حال این که هیچ مناسبتی مابین تواریخ آن حدیث و بعثت نیست به خلاف این حدیث که معین است که باید اول آن، زمان بعثت باشد.

۸۵ «طغاة: کسی که از حد طاعت و ادب در گذشته باشد؛ لغت‌نامه دهخدا.

۸۶ «تواریخ» نسخه بدل.

و اگر جناب حاج مرقوم سواد و یا اندکی انصاف داشتند، امر را به عکس می نمودند؛ لکن...  
و اگر مبدء آن بعثت، نباشد باید مبدء آن، صدور این کلام از آن حضرت باشد و علی ای حال ابتدای حساب را وفات حضرت عسکری علیه السلام قرار دادن هیچ وجهی جز تسخیر عوام نمودن و مسخره‌ی خواص شدن ندارد.

و با غمض عین از جمیع آنچه مذکور شد گوییم تفسیر «یوم» به «ایام رب» که هزار سالست در خبر وارد نشده بلکه اجتهادی است از شخص مجهول الحالی که تقی‌الدین مذکور باشد.

و ممکن است مراد یک روز از ایام الهیه باشد که در آیه‌ی شریفه‌ی ﴿تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ﴾<sup>۸۷</sup> [ذکر شده است] و بنا بر این فعلاً امت مرحومه اگر نیکوکار باشند زیاده از چهل و هشت هزار سال از وعده‌ی پیغمبر خود طلب دارند؛ و اگر بدکردار باشند نصف این مدت - که بیست و چهار هزار سال است - از طلب آنها باقیست و این شاء الله قبل از هر کدام که مراد باشد، ولی حق ارواحنا فداه ظاهر خواهند شد و چشم شیعیان به جمال او روشن خواهد شد.

و اگر خدای نخواستہ زیاده از این مدت طول کشید، این خبر مجعول، و تکلفات اَبی الفضول ذخیره بماند برای کسی که بعد از چهل و هشت [هزار] یا بیست و چهار هزار سال، بلکه زیاده، ادعا نماید. [در هر صورت] به کار باب نمی خورد.

آنچه گفته شد مبنی بر تسلیم صحت خبر و تفسیر آن بود به موجب دلخواه این طایفه؛ و لکن نه خبر صحیح است و نه معنی آن تعیین مدت بقای شریعت است؛ چه تقی‌الدین مذکور، شک نیست که از اهل سنت است. و از معروفین آنها نیست. و این خبر را نه به سند نقل کرده و نه به کتابی معروف منسوب داشته. و فرقه‌ی حقه‌ی شیعه به اخبار مثل صحیح بخاری - که مسلسل بسلسله الذهب نقل کرده - اعتماد نکنند، پس چگونه به مرسل شخصی مجهول الحال اعتنا خواهند نمود.

### بررسی نسبت وجود این خبر در بحار الأنوار

و اما نسبت آن به مجلد غیبت بحار الأنوار، تکذیب ناقل را نمی‌کنم ولی مقداری که فحص کردم، نیافتم؛ تا ملاحظه‌ی سند آن بشود.

### تذکر نکته‌ای در مورد بحار الأنوار

و کتاب بحار، اگرچه از اعظم کتب حدیث، و مؤلف آن از اعظم علمای اعلم است؛ و لکن آن بزرگوار، تألیف جامع نموده، نه صحیح؛ یعنی بنای ایشان بر نقل جمیع اخبار مرویه است، نه خصوص صحاح اخبار؛ و چه بسا اخبار مجهوله و ضعیفه، بلکه منکر و شاذ، در آن کتاب شریف موجود است که اهل علم، به

۸۷. سوره‌ی مبارکه‌ی معارج، آیه‌ی ۴.

قواعد علوم حدیث، صحیح آن را از حسن و قوی آن را از ضعیف، تمیز می‌دهند و چه بسیار روایت را نقل نموده و خود، تکذیب آن می‌کند.

## تفسیر روایت

### بررسی معانی «امت»

و اما تفسیر روایت، پس مخفی نماند که لفظ «امت» اگر چه بر شریعت، اطلاق می‌شود، چنانچه فرمود: «بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهُتَدُونَ \* وَكَذَٰلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ»<sup>۸۸</sup> و لکن در این خبر ممکن نیست که مراد باشد، چه شریعت صالح است دائماً، و فاسد نمی‌شود؛

و چنانچه ممکن است مراد از «امت»، جمیع تابعین آن حضرت باشند، ممکن است مراد، طایفه‌ی آن حضرت باشند؛ یعنی عرب یا قریش؛ چنانچه در آیه‌ی شریفه است «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَصَتْ غَزَاهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَخَذُونَ آيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبُلُوكُمْ اللَّهُ بِهِ وَلِيَبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ»<sup>۸۹</sup> که «امت» تفسیر به قریش شده و این معنی، اصل معنی «امت» است؛ چنانچه اهل لغت گفته‌اند: «الامة: الجيل من الناس»<sup>۹۰</sup>. و به همین معنی است که گفته می‌شود: «امة الفرس و امة الترك».

### بررسی معنی «یوم»

و اما «یوم» و امثال آن که در این موارد استعمال می‌شود؛ پس مراد از آن اقتدار و تسلط است؛ چنانچه عرب می‌گوید: «هذا يوم فلان و زمان فلان» و می‌گوید: «كانت بنی امیه فی أيامهم کذا و کذا». و جریر گوید «هذا زمانک، إني قد مضى زمینی»<sup>۹۱</sup> و معنی خبر- بنا بر این - این است که عرب یا قریش، صاحب قدرت و تسلطند در یک یوم یا نصف آن. و این معنا با این که خود ظاهر است مطابق است با آنچه واقع گشت؛ چه عرب نیکوکار نشدند - چنانچه گذشت. و زیاده از نصف هزار سال، اقتدار و تسلط آنها باقی نماند و بعد از غلبه بر سایر امم، مغلوب ترک و فارس و افرنج شدند؛ چنانچه بر مطلع بر تواریخ ظاهر است.

و اگر امت را حمل بر جمیع مسلمین هم بنمائیم، باز به این معنا صحیح نیست؛ چه در حدود [سال] پانصد، مسلمین ضعیف شدند و حروب صلیبیه شروع شد و بسیاری از بلاد اندلس به دست نصاری افتاد و صدماتی به مسلمین در حدود هزار واقع شد [که] از شدت و وضوح، محتاج بیان نیست.

۸۸. سوره‌ی مبارکه‌ی زخرف، آیه‌ی ۲۲ و ۲۳.

۸۹. سوره‌ی مبارکه‌ی نحل، آیه‌ی ۹۲.

۹۰. نگر: تاج العروس، ج ۱۶، ص ۲۶.

۹۱.

## خبر مفضل

خبر مفضل از حضرت صادق عليه السلام که عرض نمود: «فكيف يا مولاي في ظهوره؟ فقال: في سنة الستين يظهر أمره ويعلو ذكره وينادي باسمه وكنيته ونسبه ويكثر في أفواه الحق والمبطلين يلزمهم الحجة بمعرفتهم به...». حاصل ترجمه آن که مفضل از آن حضرت از کیفیت ظهور سؤال نمود. امام صادق فرمود: «در سنه‌ی شصت، امر او ظاهر می‌شود. و نام او بلند می‌گردد و ندا داده می‌شود به اسم و کنیه و نسب او و در دهان‌های اهل حق و باطل نام او بسیار مکرر می‌شود تا آن که حجت بر آنها لازم شود به جهت معرفت او».

هر کسی دارای اقل مراتب سواد فارسی باشد، می‌داند اگر تأمل نماید که این روایت - بر فرض صحت آن - تمام انطباق بر وجود اعلی حضرت امام عصر ارواحنا فداه دارد چه امر امامت آن بزرگوار برای فرقه‌ی حقه در سال دویست و شصت ظاهر شد که سنه‌ی فوت حضرت عسکری و سنه‌ی انتقال منصب امامت است از آن حضرت به ایشان و سایر آنچه در خبر مذکور است، واقع شد.

ولکن جمعی از این فرقه - مثل صاحب کتاب الإیمان - دلیل خود را به همین لفظ «ستین» خوش داشته و بر ظهور باب تطبیق کرده که شصت بعد از هزار و دویست باشد؛ غافل از این که اگر به مکابره، سایر صفات مذکوره را بر او منطبق نماید، ندای به کنیه را نخواهد توانست؛ چه معنی کنیه علمی است که اول آن «أب» یا «ام» باشد. و بعضی آن چه از اعلام که مصدر به «ابن» و «بنت» باشد، هم ملحق به کنیه نموده‌اند. و جناب باب ابدأ علمی بدین صفت نداشتند و اگر کنیه، برای او جعل کنند، هرگز ندای به آن نشد. و ایضا در همین روایت است [که]: «سمیناه و کیناه و قلنا سمی جده رسول الله و کنیته»؛ یعنی اسم و کنیه‌ی او را بیان نمودیم و گفتیم هم نام جد خود، پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و هم کنیه‌ی او است؛ و «باب» نه اسم او محمد است و نه کنیه‌ی او ابوالقاسم.

## خبر حدیث جابر

سیم: حدیث جابر بعد از ذکر حضرت عسکری عليه السلام مکی می‌نویسد: «يخرج منه ذو الإسمين خلف محمد يخرج آخر الزمان...».

صاحب کتاب الإیمان و دیگران توهم نموده‌اند که «ذو الإسمين» یعنی علی محمد و از بی‌سوادی نفهمیده که علی محمد، یک اسم مرکب است مثل معدیکرب و دو اسم نیست.

و ایضا مگر آقا سید رضا شیرازی، حضرت [امام] حسن عسکری بود که «يخرج منه» مطابق آید.

و مع ذلك خبر را - علی المنقول - تصحیف نموده و لفظ خبر این است: «يخرج منه خلف و محمد» و این دو لفظ، بنابر این ذو الإسمين است که یکی از آن دو اسم خلف است و دیگری محمد.

و برای نمونه همین چند خبر کافی است که قراء گرام، اندازه‌ی فهم و سواد این طایفه را به دست آورند و بر تصحیفات، که در روایات می‌کنند اطلاع یابند.

و از آن هم تعدی نموده به ابیات مجهول‌ه‌ی مجعوله‌ی مهمله، مانند: «به هر الفی قدی بر آید»<sup>۹۲</sup>.  
و مانند: «خذ المخ قبل مد بعد ضم فأدرجها بتحت المدرجین» که از کلام ذوالعقول خارج است و امثال  
آن ابیات، دین جدید می‌کنند. به هر حال زیاده بر این، صرف نمودن عمر عزیز را در جواب از این خرافات، روا  
نیست. لهذا کمیت خامه را به همین مقام باز داشته و جواب کلی از این استدلال‌ات را به خاتمه موکول نمودم.

---

۹۲.

چو نقطه بر سر حرف آمدستم  
الف قدم که در الف آمدستم

«مو آن بحرم که در ظرف آمدستم  
به هر الفی قدی بر آید»

بابا طاهر

ومكلف الأيام ضد طباعها  
ومتطلب في الماء جذوة نار  
ومن هو يجري المستحيل فإنما  
تبنى الرجاء على شفير هار  
أفيقو أفيقو يا غواة فإنها  
دياناتكم مكر من الزعماء

قومی که به قرن بیست دین می‌سازند  
بر خاک گمان کاخ یقین می‌سازند  
گر روشنی از باب بها جویی و باب  
زین باب نه روشنی برآید نه جواب  
بی‌خانه گر بمانی ای خانه‌خراب  
زان به [که به] سیل خانه سازی و بر آب

راهی که تو داری به خدا راه خدا نیست  
جز شعبده‌بازی و به جز مکر و ریا نیست  
دین هیچ‌گه آلوده بدین شعبده‌ها نیست  
بد بیشتر از این نتوان کرد و روا نیست  
سود تو و امت همه جز باد هوا نیست  
دین نیست لباسی که چو شد کهنه نپوشند  
یا پولکی آن را به یهودی بفروشند  
مردان طریقت همه هوش و همه گوشند  
در راه خدا محو خدایند و خموشند  
چون طبل تهی مغز دمادم نخروشند  
ما ترس نداریم از آن امت بی‌درد  
چون ما نشود هیچ‌گه از گفتن حق سرد  
مردیم و کجا ترس کند ره به دل مرد  
گوئیم و نترسیم که دین هر که نو آورد  
مکر است و فریب است خطا کرد خطا کرد

## برخی منابع تحقیق

قرآن مجید

- ۱- احوال و آثار شیخ محمدتقی رازی نجفی اصفهانی، رحیم قاسمی، قم، مؤسسه کتاب‌شناسی شیعه، ۱۳۹۴ ش.
- ۲- اختیار معرفة الرجال، شیخ طوسی، تحقیق: جواد قیومی، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
- ۳- الاصابة في تميز الصحابة، ابن حجر عسقلانی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
- ۴- بحار الأنوار، علامه محمدباقر مجلسی، بیروت، مؤسسه الوفا، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق.
- ۵- البداية والنهاية، ابن کثیر دمشقی، تحقیق: علی شیری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ ق.
- ۷- تاج العروس، محمد زبیدی، تحقیق: علی شیری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ ق.
- ۸- تاریخ اصفهان، میرزا حسن خان جابری، تحقیق: جمشید مظاہری، اصفهان، انتشارات مشعل، ۱۳۷۸ ش.
- ۹- تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان، سید مصلح‌الدین مهدوی، قم، نشر الهدایه، ۱۳۶۷ ش.
- ۱۰- تاریخ یعقوبی، یعقوبی، بیروت، دار صادر.
- ۱۱- خاطرات زندگی صبحی و تاریخ بایبگری و بهائیگری، فضل‌الله مهتدی، به کوشش هادی خسروشاهی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۶ ش.
- ۱۲- دانش‌نامه تخت فولاد اصفهان، زیر نظر دکتر اصغر منتظرالقائم، اصفهان، سازمان فرهنگی - تفریحی شهرداری اصفهان، ۱۳۹۴ ق.
- ۱۳- دیوان حافظ، تهران، گنجینه، چاپ دوازدهم، ۱۳۸۱ ش.
- ۱۴- صحاح اللغة، اسماعیل بن حماد جوهری، تحقیق: احمد عبدالغفور عطار، بیروت، دارالعلم الملايين، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق.
- ۱۵- عوالی اللثالی، ابن ابی جمهور احسائی، تحقیق: مجتبی عراقی، قم، سیدالشهداء، ۱۴۰۳ ق.
- ۱۶- غالیان، نعمت‌الله صفری فروشانی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۷۸ ش.
- ۱۷- الغيبة، شیخ طوسی، تحقیق: عبادالله تهرانی و علی احمد ناصح، قم، مؤسسه معارف اسلامی، ۱۴۱۱ ق.
- ۱۸- فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیه‌الله حججی نجف‌آبادی، ابوالفضل حافظیان، قم، مجمع ذخائر اسلامی، ۱۳۸۶ ش.

- ۱۹- قبیله عالمان دین، هادی نجفی، قم، عسکریه، ۱۳۸۱ش.
- ۲۰- الکامل فی التاریخ، ابن اثیر جزری، بیروت، دار الصادر، ۱۳۸۵ق.
- ۲۱- مثنوی معنوی، جلال الدین محمد بلخی، تصحیح: محمد علی مصباح، تهران، اقبال، ۱۳۷۴ش.
- ۲۲- محاکمه و بررسی در عقاید و احکام و آداب و تاریخ باب و بهاء، حسن مصطفوی، تهران، مرکز نشر علامه مصطفوی، چاپ چهارم، ۱۳۸۶ش.
- ۲۳- المزار، میرزا محمد مشهدی، تحقیق: جواد قیومی، قم، نشر قیوم، ۱۴۱۹ق.
- ۲۴- مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۷ق.
- ۲۵- معجم البلدان، یاقوت حموی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۹ق.
- ۲۶- المناقب آل ابیطالب، ابن شهر آشوب، نجف اشرف، حیدریه، ۱۳۷۶ق.